



«اجبا قطعیا نباید هیچ مرزبی داخل شوند و در امور سیاسته مداخله نمایند»
«حضرت عبدالباہ»

آہنگ بدیع

سال

۲۸

شماره‌های

۴ و ۳

۶ شہر العظمتہ الی ۱۰ شہر الکلمات ۱۳۰ بدیع

خرداد و تیر ۱۳۵۲

مخصوص جامعہ بہائی است

1

2

فہرست

صفحہ

۱- لوح مبارک حضرت عبدالبہاء ۲

۲- فرمان الخ ۴

۳- کوہ مقدس کرمل واستقرار عرش مبارک

در مقام اعلیٰ بدیع بشری ۶

۴- از خلقت ما مقصد معرفت بود (شعر)

نعمت اللہ زکائی بیضائی ۲۲

۵- گفتگوئی با گلوریا فیضی "مؤلف کتابی بابت اثر نامحدود

ع - صادقیان ۲۴

۶- اخبار مصور ۳۰

۷- قسمت نوجوانان ۳۳

در شیرین بشیر مصر حار قیص یوسف کعبه زبده زانو پت
 مصر حار بین تفاوت ره در کجاست تا بجای ولی توت
 کعبه لازم تار کعبه یوسف یوسف استنشق ایام و قدر است
 اکثر و جیب تار کعبه بخیر برین ایام یوسف الکرام استنشق
 ببرد و کجور این بشیر در من چون دشمن را مطر و بر بنام
 نرگوم محسوم است و محمد الداع ما یسر و شوم تو ای کعبه
 را عرضه کن قیص یوسف لایسته لا حاشی و فرین شاه فلیتم

1

2

فرمان ...

۱-خ

فرمان اینست که فتوحات باهره، متعایزه، مشمشعه، سنه ۱۲۹، که بمسودر همت و غیرت یاران جانفشان مهد امرالله بدست آمده، و به اکتیل تقدیر و تنفیذ ساحت رفیع دیوان عدل اعظم الهی متسوج و مفتخر گردیده، حفظ و حراست و تحکیم و تکمیل شود و زمینه، مساعد برای وصول به اهداف و مقاصد متعالیه آینده فراهم آید.

فاتحین و مهاجرینی که باقیام مردانه و عاشقانه اجرای نقشه، منیعه نه ساله را در خطه مقدس ایران ممکن ساختند در نقاط و خطوط و شعور فتح شده باقی بمانند و از بازگشت، که به معنی انصراف از پیروزی است، پرهیز کنند.

یارانی که موفق نشدند در زمان نقشه سهمی بعهده بگیرند، اینک قیام کنند و به صف مهاجرین به پیوندند و اگر هنوز چنین آمادگی ندارند با مسافرت به مراکز و نقاط و ملاقات دوستان موجبات تشویق و دلگرمی ایشان را فراهم آورند.

فتوتمندانی که با تقدیم تبرعات کریمانه فاتحین و مهاجرین را یاری و یساری نمودند به حمایت و پشتیبانی خود از آنان ادامه دهند.

محافل روحانیه مراکز قسمتها و نیز محافل روحانیه محلیه تمام نیروی خود را برای حفظ جمعیتها و نقاط و تبدیل آنها به محفل و جمعیت و ازدیاد نفوس ذیرائی در مکانهایی که محفل وجود دارد و افزایش نقاط جدید و از جهت کیفیت تقویت حس خود یساری و اتکا، به ذات یاران و تشکیلات، بسیج نمایند.

لجنات مله فعالیت خود را در سطح داخله بعد اکثر ممکن گسترش دهند
و رابطه محفل ملی و جوامع محلی را منظم، مستمر و نزدیک سازند .
لجنات محلیه محافل متبوعه خود را در راه تقویت بنیه روحانی منطقه
مجدانه یاری نمایند و معنای کامل کلمه اجنحه محفل گردند تا محفل روحانی
بتواند آزاد و سبکبال به وظائف مهمه وجدانیه خویش پردازد .
جمع اهل بها با همان حرارت و شور و اشتیاقی که به موفقیتهای اخیر انجامید
به مساعی جمیله خود در راه تحقق اهداف الهیه ادامه دهند و نگذارند خاکستر
فراموشی آن آتش تابنده را محو و ناپدید نمایند .
نیرو، حرکت، انقیاد، صمیمیت و ایمان نسل جوان در طریق گسترش فتوحات
و ابلاغ جمعی کلمه در بین طوائف و قبائل بکار گرفته شود .
حیات بهائی بیش از پیش در عائلهها راه یابد و سطح علم و عرفان امری و عمومی
باران ارتقا پیدا کند .

فرمان اینست که سال ۱۳۰۱ را، آنگونه که سالهای قبل و بعد، خاموش منشینید
و رسالت ملکوتی خود را طبق نقشه یکساله محفل مقدس روحانی ملی ادامه دهید چه
شما سعادت آنرا دارید که عضو سپاه ملکوت با ^{شید} سپاهی که سر دارش حضرت بهاالله
و هد فاش استقرار ملکوت اعلی در ساحت غیراست .

چنین سپاه آسودگی و بیببودگی نمی شناسد
بد رقصه راهتان تا رسیدات جمال ابهی

گروه انتشارات

کرم

بدیع - بشری

استغفرار عرش مبارک

در مقام اعلیٰ

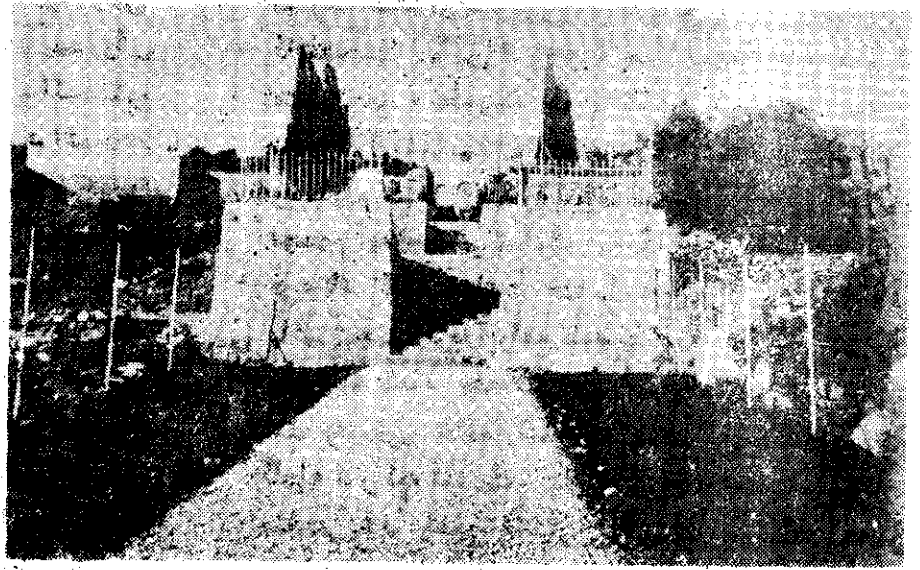
سید اکبر خطاب نموده آرزوی سب و لعن و —
شهادت در سبیل او فرمود و در راه محبتش
بشهادت عظمی نائل و هدف هزار تیر بسلا
گردید و در قایل این فداکاری و جانبازی و
شهادتی این عاشق دل داده نفس من بظہرہ اللہ
و معشوق نقطہ اولی باسم این عاشق د چسار

دوره شش هزار ساله خلقت روحانی
ابوالبشر بظہور مبارک حضرت نقطہ اولی روح
ما سواہ فداہ بانتهی رسید و تباشیر دوره
عظیمی جدید چون برق روحانی بر عالمیان نمایان
گشتہ و خاتم این دوره اولی بشارت بسنذات
اقدس انور اعظم ظہور کنی الہی فرمود و او را

صدمات و بلیات و حصن و زجر و نهیب و غارت و غنی
 گردید و اسم او را قطار بلند فرمود و پیسروان
 ششست راد رطل خویش جمع فرمود و آثار و
 الواح و تواقیع او را جمع فرموده محفوظ داشت
 تا اینکه پرده از جمال بهمثالی برداشت و خود
 را براهل بیان و عالمیان ظاهر فرمود و چنان
 همینه و عظمت و نفوذ کلمه مبارکش فرائض اسم را
 بلرزه آورد که دولت اسلامی عظیم خائف
 گشته و متحداً در صدب اطفاء این نور مهین
 برآمدند و بعد از مشورت و مذاکرات متواصله
 بین مندوبین دولتین در اسلامبول اتفاق
 آراء منجر باین شد که با خرب الدیار یعنی
 مدینه عکا که مفسای مجرمین بود و بندرت از
 بدی آب و هوا کسی جان بدر میبرد بفرستند
 بزعم آنکه بمحض وصول اثری از آنان نخواهد
 ماند. و لکن بدالله فوق ایدیهم و ان جندنا
 لهم الغالبون و هیکل مبارک اقدس ایمنی در
 نهایت عظمت و اقتدار وارد سجن اعظم شدند
 و تحت رقابت شدید واقع گشتند و مصداق
 نبوات کتب مقدسه راجع بمدینه محصنه عکا
 گشتند و کم کم چون قیودات و موانع حکومتی
 تخفیف یافت خیمه مبارک در قلب جبل کرمیل
 منصوب گشت و نبوات کتب مقدسه بیشتر تحقق
 یافت و چون بعد از سالهای چند زندان
 مناظر لطیفه این جبل را مشاهده فرموده
 بهناد عاشق دلداده خویش افتاد و به پسر
 ارشد خود غصن الله الاعظم اشاره فرموده
 و مناسب دانسته که زمینی را که بقصدوم
 مبارکش متبرک شده و مقرانبیا و اولیا بوده
 خریده شود و جسد مبارکش در آنجا استقرار
 یابد. موقع نصیمه مبارک حضرت جمال
 ایمنی که در حدود سنه ۱۸۷۷ م یعنی
 بیست و هفت سال بعد از شهادت نقطه اولی

عبارت است از ده درخت سرو که دائره وضع
 کاشته شده و این درختها حالا بلند شده و در
 هم پیچیده بطوریکه چون انسان داخل شود
 بیرون را نمیبیند و از جهت بالا آسمان پیدا
 و در ایام جنگ ۱۹۱۴ روزی کشتی فرانسوی
 موسوم به جان داریک بحیفا آمد و خبیر
 فرستاد که میخواهد قنصل خانه آلمان را که
 پائین جبل کرمیل واقع و نزدیک بیت مبارک بود
 بتوپ به بندد و فعلاً این انذار تنفیذ
 شد و قنصل خانه را خراب کردند و از قضا یک
 گلوله در کوه نزدیک همین سروها افتاد و لسی
 منفجر نشد و هیچ آسیبی از آن حاصل نگشت.
 باری حضرت عبدالبهاء همه فکر مبارک را متوجه
 تنفیذ این اراده مبارک فرمود و در صد
 خرید این زمین برآمدند و با الهام

که از اعیان
 حیفا بود مخایره فرمودند و او طمع کرده هزار
 لیره طلبید ولی در آن وقت این مبلغ میسر نبود
 و زمین هم به مراتب بیش از قیمت معروض بود و باین
 جهت موکول بوقت دیگر گردید بعد از
 صعود حضرت جمال ایمنی حضرت عبدالبهاء
 باز در صد خریدن این زمین برآمدند و به
 تا امدادات غیبیه صاحب زمین قبول فروش نمود
 بد و بست و پنجاه لیره که به پنج قسط داده شود
 و هر قسط سه ماه فاصله و انجام این امر عظیم
 سبب سرور خاطر مبارک حضرت عبدالبهاء و جمیع
 ثابتین بر عهد و میثاق ایمنی گردید از سوم
 شهادت حضرت نقطه اولی تا تهیه زمین از برای
 استقرار آن جسد مبارک پنجاه سال طول کشید
 و تمام این مدت این جسد مطهر بامر مبارک
 حضرت بهالله محافظه شد و هرگاه که بوسی
 خطری بحشام میرسید فوراً بمحل دیگر نقل
 میشد اول در کارخانه ابریشم سازی یکی از احباب



میلانی در تبریز وبعد نقل بطهران و ودیعه
 گذاردن در امام زاده حسن وبعد در خانه
 حاجی سلیمان خان در طهران در سرچشمه
 وبعد در امام زاده معصوم وبعد در مسجد
 ماشاء الله وبعد ۱۴ ماه در خانه میرزا حسن
 وزیر وبعد در امام زاده زید و بعد در خانه
 حسین علی اصفهانی و بعد در خانه آقا محمد کریم
 عطار مدت ششماه تا اینکه حضرت عبدالبهاء
 شخصی را مأمور فرمودند که جسد مطهر را از
 راه اصفهان و کرمانشاه بغداد و شام و بیروت
 بعکا آرند و در روز ۳۱ فوری ۱۸۹۹ مطابق ۱۶
 رمضان ۱۳۱۶ وارد ارض مقصود شد و صندوق
 مبارک در محل امنی تحت اشراف شخصی
 حضرت عبدالبهاء بود و در این ضمن نیز امر
 مبارک با حبابی مندره در هندوستان صادر که
 صندوقی از مرمر خالص بسازند و بفرستند و احباب
 آن دیار بجان و دل همت گماشتند و تابوت مرمر
 را ساختند و اطراف آن را بکلمات یا بهاء الالبهی

و یا علی الاعلی بخط جلا نگاشتند و بحیفا
 فرستادند و این صندوق را مأمورین گمراک
 ابداء متعرض نشدند و محضر وصول تسلیم
 دادند و در محلی که اجاره شده بود و بعضی
 از احباب از برای محافظت ساکن بودند امانت
 گذاردند بعد از چندی حضرت عبدالبهاء در
 سنه ۱۸۹۹ با وجود شدائد روزی بحیفا
 تشریف بردند و سنک اساسی مقام اعلی را به
 دست مبارک خود گذاردند دشمنان و بدخواهان
 و مخالفین عهد و پیمان الهی میدان فساد
 را وسیع دیدند و فوراً بیاب عالی و حکومت
 مرکزی سعایت نمودند که عباس افندی تابوت
 مرمری از هندوستان آورده و میخواید در کوه
 کرمل زیارت گاه عظیمی بنا نماید و ضمناً قلعه‌ای
 بنا کند این لوائح و تقاریر مقدمه بیاب عالی
 سبب تشویش افکار سلطان عبد الحمید گردید
 و از مرکز سلطنت تلگرافاً از حکومت محلی در
 حیفا استفسار از چگونگی عمارت معهود گردید



داشت در جواب اشاره فرمودند که مهندسین حکومتی ما مور تحقیق کردند و تقریر تقدیم کنند لهذا دو مهندس امین افندی و صالح افندی معین شدند و بعد از کشف و تفتیش تقریر دادند که این بنا عبارت از شش اطاق عادی است و در اطراف این عمارت عمارات دیگر مانند دیر بزرگ مارالهاس و اوتیل آلمانی و محلات دیگر که متعلق بالمانی های حیفسا است موجود و هیچ مانع و محظوری منظور نظر نه این بود که متصرف این تقریر را بجهت قائم مقام ارسال داشت و امر داد که بر حسب این تقریر در ساختن این بنا تعرض جایز نه. معذک شکاوی و سعایت بجهت اسلامبول متواصل بود و اوامر از برای تحقیق بی در پی میرسید و هر دفعه حکومت محلی جواب میداد که این تفصیل مذکوره عاری از حقیقت است باری با وجود این مشاغل و صعوبات تا هیئت ملکوت ابهی بی در پی میرسید و

قائم مقام حیفسا و قاضی که بحضور مبارک ارادت داشتند جواب دادند که این بنا تفصیلسی ندارد اساس شش اطاق است متصل بهم در جهل که محل تابستانی محسوب است دشمنان چون از این طریقه نتیجه نبردند بوساطت دیگر تشبیه نمودند و بنا مور طابو پیوسته و بسا و رشوت دادند تا اینکه تقریر داد که بر حسب نظام و قوانین اینیه انشاء عمارات خارج از منطقه مدن و دور از شهر باید به اراده سنیه باشد و این عمارت عباس افندی در دامنه کوه کرمل و خارج از شهر و مقصد و غایت آن مجهول و بر حسب قانون باید منع کرد تا اینکه شروط مطلوبه مجری گردد قائم مقام حیفسا قضیه را به متصرف عکا محرم بک محول نمود و تعلیمات لازمه در این خصوص درخواست کرد متصرف شخصی بود خوش فطرت و سلیم النیبه و نهایت احترام را از حضرت عبد البها منظور میداشت و مسئله معروض

مشاگل حل و برطرف میشد . زمین مقام اعلی که خرید شد محاط بزمین های مجاور بود و راه آمد و شد نداشت و از برای حمل و نقل مسواد بناش، راه مخصوص لازم و مسئله راه باز سبب صدمات و مشاگل جدیده گردید زیرا راه موجود از میان باغ خواجه (۱) که قنسول روسی بود و شخصی تاجر و متعصب و گذشته از این دشمنان با و فهمانیده بودند که در فروش عجله نکند و سخت بگیرد زیرا هر قدر طلبی نماید پرداخته خواهد شد مدت شش ماه اشکالا مختلفه رخ میداد و حضرت عبدالبها مستعد قبول هرگونه شروط بودند و اوراق لازمه را بجهت امضا و اتمام بیع بصادق پاشا که متصرف سابق عکا بود و برادر کامل پاشا صدر اعظم عثمانی و بحضرت عبدالبها اخلاص داشت تسلیم فرمودند که بخانه خواجه (۲) رفته معامله را تمام کند روزی بود بارانی و لای خیز و قنسول خبر میفرستد که بصادق پاشا بگویند در خانه نیست و حال اینکه موجود بود صادق پاشا بی نهایت متاثر میشود و فوراً بحضور حضرت عبدالبها مراجعت نموده شمشیر بارانی و برگ خود را بزمین میاندازد و میگوید این برادر شما نمیگذارد که این کار تمام بشود. حضرت عبدالبها بی نهایت متاثر و دلگیر میشوند و از شدت تحسرت آن روز از اطاق مبارک خارج نگشتند و بدعا و مناجات مشغول بودند و زکری از حضرت نقطه اولی از برای فرج در امور خلاوت میفرمودند فردای آن روز قنسول آلمان خبر میفرستد که زمینی در جوار زمین مقام است و من وکیل هستم و آن زمین را تقدیم مینمایم که راه بسازید و قنسول روس نیز خبر میفرستد که اوراق حاضر است و بیایید امضا کنید . چون مسئله راه بانتهی رسید مهندسی

آلمانی مشغول بساختن راه شدند و بنای اطاقهای مقام اعلی شروع شد و اساس متین رزین بر صخره صما گذاشته شد و شش اطاق ساخته شد و درهای آهنین استوار گردید ولی بساز تقاریر بیاب عالی فرستاده میشد که عباس افندی در کوه کرمل قلعه ساخته و در فکر تاسیس سلطنت است و جمیع قبائل عرب را بخود رام نموده و علم با بهاء الاهی بلند کرده و در بین قبائل عرب گردانیده و این افتراءات بیشتر سبب خوف سلطان عبدالحمید گردید و دو هیئت تفتیشیه معروف هردو بمقام اعلی رفتند و خیلی دقت نمودند و رئیس یکی از این دو هیئت دست بدیوار زده و میگوید بخادم مقام آقا رحمت الله که " اما چسوق متین در " یعنی حقیقتاً خیلی متین است و معلوم بود که نیات هیئت تفتیشیه نیز مبنی بر شر بود ولی قدرت غیبیه الهیه چنان غلبه نمود که جمیع این نقشه های مخالف بکلی زائل گردید و معبد الهی در قلب کرمل مرتفع شد و بارها از قم مبارک شنیده شد که میفرمودند که هر سنگ این بنا عظیم با اشک چشم روی هم گذارده شده . چسب اطهر حضرت اعلی پنجاه سال مقرر امنی نیافت تا آنکه از محلی بمحل دیگر انتقال میشد تا آنکه بنا بیدات جمال الهی در چنین کوه مقدسی که در نهایت حلاوت و طراوت است آسایش جست . لهذا احبای الهی باید شکر نعمتهای جمال قدم را بنمایند قدر دان باشند تا روز بروز روحانیت و سرور و اشتهاج آنها زیادتر و فراوان تر گردد .

توه قاهره امرالله غمام تیره ظلم و اعتساف که بنای مقام اعلی را احاطه نموده بود زائل و برطرف فرمود و نغمه حریت و عدالت و مساوات اقطار بلاد عثمانیان را فرا گرفت

وسلطان عبدالحمید که در خراب و دمار این مقام مقدس سعی و کوشش مینمود نفس خود خائب و خاسر از تخت سلطنت و خلافت محروم و در قعر زندان جای گرفت و چنانچه از قم مبارک شنیده شده که خداوند عالمیان زنجیر را از گردن عبدالبهاء برداشت و برگردن عبدالحمید گذاشت سپس شعاع جهانتاب مقام اعلی پرتو افکند و موانع و مشاکل را برطرف فرمود و یگانه صدف در قلب کرمل مستعسد استقبال عرش مطهر حضرت نقطه اولی جهان جهانی دیگر و عالم کون به لباس تازه مفتخر و ماده حیات تازه در عروق و شریان جمیع کائنات جاری در چنین روز فیروز اول نوروز روز یکشنبه ۱۹۰۹ حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فدا با بعضی از اهل بیست مبارک و احبا قدما در عرابه خادم با وفا اسفندیار از عکا بطرف حیفا حرکت فرمودند و بمقام اعلی تشریف برده و معلوم شد که نه سال قبل از آن جسد مطهر حضرت اعلی در این مقام اسمی و دیعه گذارده شده بود و وقت آن رسیده بود که علنا در محل اخیر امانت الله استقرار یابد صندوق مرمیکه احباء رنگسوز در هندوستان مخصوص جسد مبارک درست کرده بودند به اشاره حضرت عبدالبهاء به اطاقیکه در زیر زمین بنا شده بود پائین بردند این اطاق مبارک بنور یک شمع روشن بود . بعد از انزال صندوق و اجراء آت لازمه حضرت عبدالبهاء تاج مبارک را از سر برداشته و جبهه را بکنار انداخته پای برهنه سجده کنان باموهای سفید نقره‌ای پریشان و روی روشن تابان باکمال خورسندی و نهایت سکون و وقار و جلال جسد مبارک حضرت نقطه اولی را در صندوق مرمی گذارده و بعد از اتمام این کار

پیشانی مبارک را بر آن صندوق نهادند و های های گریه و زاری فرمودند بدرجه‌ای که جمیع احباء که از شرق و غرب در آن موقع حاضر بودند گریستند و باندازه‌ای وجود مبارک متاثر بود که آن شب را ابداء استراحت نفرمودند ولی قلب مبارک راحت و مطمئن که بعد از سنین متوالیات و صعوبات لاتحد ولا تحصی و قیام اعداء داخل و خارج این بنا با تمام رسید در حینیکه مندوبین بهائی در خطه امریک مشغول نقشه ریزی اول مشرق الانکار در غرب بودند این واقعه تاریخی عظیم در قلب کسوه مقدس کرمل تحقق یافت . و باین مناسبت این لوح منیع از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء صادر :

هوالله

ای یاران الهی بشارت کبری اینکه هیکل مطهر منور مقدس حضرت اعلی روحی له الفدا بعد از آنکه شصت سال از تسلط اعداء و خوف از اهل بغضا همواره از جایی بجایی نقل شد و ابداء سکون و قرار نیافت بفضل جمال ابهسی در یوم نیروز در نهایت احتفال باکمال جلال و جمال در جبل کرمل در مقام اعلی در صندوق مقدس استقرار یافت هذا هو المرقد الجلیل وهذا هو الجسد المطهر وهذا هو رمس المنور لهذا قلوب احبای الهی جمعا مستبشر و بشکرانه این الطاف الهیه جمیع بستایش و نهایت اسم اعظم پرداختیم اگر چنانچه منبعد کسی

روایتی و یا حکایتی نماید که اثری از هیکل مقدس در جای دیگر است کذاب است قد اختسری علی الله این تنبیه بجهت آنست که مبادا من بعد شخص لثمی را غرض و مرض حاصل شود روایت و حکایتی نماید که دلیل بر آن باشد اثری از آن هیکل مکرم در جای دیگر است فانقیهوا یا احببوا الله لهذا الامر العظیم و چون چنین تایید و توفیقی رسید که بعنایت جمال مبارک جبل کرم ای جبل الرب یعنی باغ الهی زیرا کرم بمعنی باغ و ثیل خداست این مواهب حاصل شد و الرب بهاء کرم منصوص کتب ربانی ظاهر گشت لهذا امید چنانست که بعینت این امر عظیم امر الله در جمیع اطراف و اکناف جلوه دیگر نماید و طلوع و اشراق عظیم فرماید و هذا من فضل ربی این تاییدات و توفیقات از فم مطهر جمال قدم موعود بود الحمد لله بحیز حصول رسید فاشکروا لله علی هذه النعمة العظمی والموهبة الکبری التي شملتنا اجمعین من رب العالمین ع

بر حسب بیان مبارک که بعینت این امر عظیم امر الله جلوه دیگر نماید طولی نکشید که حضرت عبد البهاء بعصر اروپا و امریک مسافرت فرمودند و امر الله جلوه دیگر نمود و سنگ زاویه اول مشرق الانکار غرب که نقشه آن با استقرار اخیر جسد مبارک مطهر مصادف بود بدست مبارک گذاشتند و بعد از مراجعت بارض مقصود مقام اعلی مزار جمیع اهل بها از شرق و غرب و جنوب و شمال بود و در ایام جنگ ۱۹۱۴ اکثر

اوقات حضرت عبد البهاء در جوار مقام اعلی بودند و هر تابستان تلامذه بهائی مدرسه امریکائی در بیروت ایام تعطیل را در محضر انور در مسافر خانه جوار مقام اعلی میگذراندند و با امر مبارک مجالس منعقد و خطابه‌های امری حتی بعضی اوقات در حضور مبارک القا میشد. معذک باز دشمنان مشغول فساد بودند و مقام اعلی باز در معرض خطر بود. قائد عام اردوی رابع مملکت عثمانی سردار سوریه و فلسطین بود و شخصی سفاک و قسی القلب و ظالم و مستبد و اکثری از نفوس را با سم خیانت بوطن بدار زد و سفاکی او در بیروت و شام و قدس ضرب المثل بود دشمنان عهد و میثاق الهی باز بحرکت آمدند و هدایائی ترتیب دادند و شخصی معین وهیبتی تشکیل دادند و بملاقات جمال پاشا فرستادند و میرزا محمد علی ناقض اکبر قطعه بخط خود نوشت. ان الله جمیل و یحب الجمال و تقدیم نمود و ضمناً نیش عقرب خود را زدند و آنچه توانستند فساد کردند و جمال پاشا را در اذیت با خود هم راهی نمودند بدرجهای که گفته بود که چون من بر مصر غلبه نمایم اول کاری که بکنم عباس افندی را در قدس بدار زخم و این طائفه را محو و نابود نمایم و ابی الله الا ان یتنعم نوره جمال پاشا شکست خورد و از میدان جنگ فرار نمود و بالاخره در قفقاز یا در غربت کشته شد و مقام اعلی رغماً لانی کل جهول عنود محفوظ ماند تا اینکه دوره عثمانی بهچیده شد و حکومت خلفا اختلال نمود و مقام اعلی منظور نظر جمیع طبقات نفوس از شریف و ضعیف و کبیر و صغیر گردید سردار کل حمله فلسطین جنرال النبی بنفسه بزیمارت مقام اعلی در حضور حضرت عبد البهاء مشرف شد و بحکام عسکر بیسن

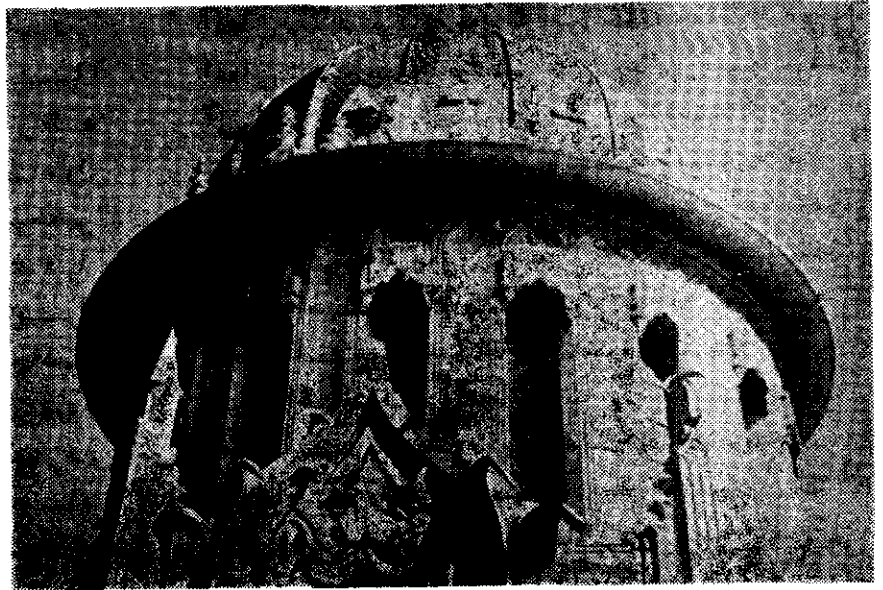
سفارش نمود که مقامات مقدسه بهائیان باید در تحت محافظت و حراست حکومت باشد و کسی تعدی نکند و عجب در اینست که در قلعه کوه بالای مقام اعلی تویی بزرگ تسمای سوار کرده بودند که مدافعه از حیفا چه از جهت بر و چه از جهت بحر بنماید و مسافرات بعیده را میزد ولی باز قوه غیبیه الهیه در کار بود زیرا سربازان هندی از طرف کوه این توپ را محاصره نمودند و مجال ندادند که بضرر مشغول شود و روز بیست و سوم سپتمبر ۱۹۱۸ بعد از ظهر در مسافرخانه مقام اعلی نشسته بودیم که ناگهان جیش اختلال از طرف کوه و از طرف ناصره وارد شد و مجال جنگ نشد و زد و خورد در حیفا حاصل نگشت و بساط حکومت مرحومه بکلی پیچیده شد.

حکومت جدید از بی ترتیب و تنظیم بر نظام جدید برآمد و دواثر مختلفه از نو ترتیب داد و از جمله دواثر جدیده دایره مالیات و تنظیم مدن بود و در فکر تنظیم و تحسین و تجمیل شهر حیفا و توسیع شوارع و طرق برآمدند و از جمله غرائب اینکه روزی حضرت عبدالبهاء در جلو مقام اعلی که مظل بر کلسونی آلمانی است و منتهی بدریا میشود جالس بودند و نظاره میفرمودند. از محل جلوس مبارک تا اول کوچه پائین کوه خالی بود و ردیف خانهها از اول کوچه شروع میشد و تماماً در مقابل در آخر حدود اراضی از طرف شمال خانه شخص آلمانی بود که حائل بین اراضی ما بیسن مقام و کوچه آلمانی بود و حضرت مولائی فرمودند که چقدر خوب میشد اگر این خانه نبود تا اینکه منظر متوالی تا آخر دریا نمایان بود. این مسئله جلب نظر بعضی از احباء حاضر نمود و در ضد تحقیق این میل مبارک برآمدند ولی مسئله بگوش قنسول

آلمان رسید و گفته بود که این خانه ملك رعایای آلمان است و هیچ قوه نیست در عالم که بتواند آن را خراب کند. چند سال از این قضیه گذشت تا اینکه اختلال واقع شد و از قضا همین خانه چون مدتی مهجور بود در آن خلل حاصل شد و در معرض خطر بود و موجب انتباه هیئت بلدییه گشت و مهندس بلدییه تقریر داد که این خانه مخطر است و بر حسب قانون ابنیه باید بصاحب خانه اخطار داد که در مدت ۴۸ ساعت باید خراب بکند و اگر نکرد بلدییه خراب خواهد کرد و مصاریف را از صاحب خانه خواهند گرفت چون حکومت نظامی بود حاکم شهر فوراً تصدیق نمود و خانه مذکور را خراب کردند و سدسکندرنه مانع است و نه حائل و دلخواه حضرت مولی الوری تحقق یافت.

از جهت مالیات نیز حکومت اعتراف به مقامات مقدسه بهائیه مینمود و از مالیات معاف داشت و از جهت تنظیم و تحسین و تجمیل شهر نیز مقام اعلی مرکز عظیمی بود از برای مشاریع آئینده از آنجائیکه ابنیه و شوارع مدن فلسطین بر منوال قدیم بود حکومت موجوده خبیری معروف از اسکاتلند پروفیسور پاتریک گیدیس را طلبید و تکلیف نمود که موضوع تنظیم مدن علی الخصوص قدس و حیفا و یافا شرایط و تصمیمات مهیا سازد و این شخص عالم در سفر اروپا در شهر ادنبورگ بحضور مبارک مشرف شده بود و چون در سلك حکومت فلسطین درآمد چند دفعه بحضور مبارک مشرف شد و خطه و تصمیمات خویش را بحضور مبارک معروض داشت. از جمله یادداشت های او بعد از یکی از شرفیابی های او بحضور مبارک از قرار ذیل است:

اول آشنائی من باریس جلیل مقدس امر



آن جمعیه را بحضور مبارک معروض دارم و این جمعیه مانند جمعیه تحسین و تجمیل قدس شریف از اهل شهر تشکیل یافته و مقصد آن ترویج مصالح عامیه شهر بصرف نظر از تعصبات دینیه و جنسی و حزبی و نمایندگی تمام طبقات نفوس در شهر. رغبت و رجاء این جمعیت این بود که حضرت عبدالبهاء ریاست این جمعیت را قبول فرمایند زیرا باین واسطه مسلم و یهودی و مسیحی و بهائی در ادای خدمات اجتماعی و تنظیم و تحسین مدن و قری از تمام نواحی چه اخلاقی و چه ثقافتی و چه مادی و صحتی و معماری و فنی و غیره متحد گردند.

این پیشنهاد و اشراف بر این مجبوبات را قبول فرمودند و سبب سرور جمیع اعضا گردید زیرا شهر حیفای نهایت افتخار را دارد که چنین مواظبت عظیم جلیل دارد. و در این وقت خریطه منی را که من و مهندس بلدی حیفای

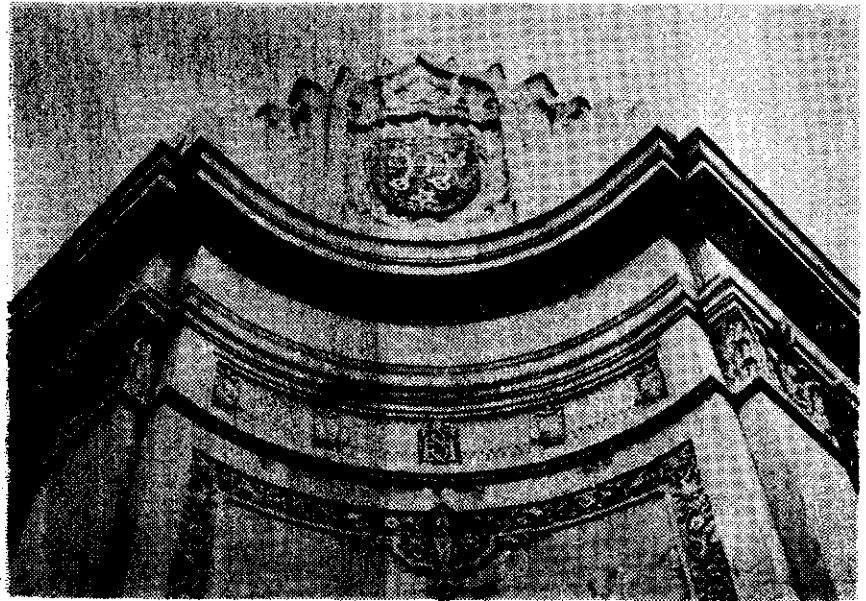
بهائی در ادنیورک قبل از جنگ در مجلسی که ایشان نطق میدادند بود. بعد از این تشرف از اصول عملی که در بنای برج مشرف بر شهر ادنیورک بکار برده بودم بسیار خوشنود شدند زیرا در این بنیان علم در حیز حیات عملی جلوه نمود و طبعاً این جنبه عملی در عالم دین بروز نماید و این از جمله مبادی امر بهائی است که در تحت قیادت ایشان جلوه بازی در بین ادیان عالم امروزه دارد حتی از من خواستند که نطقی در خصوص این مبادی عظامی بنفوسیکه بجهت استماع تعالیم ایشان آمده بودند بدهم و چنانچه اراده فرمودند عامل شدم و خود ایشان رئیس آن جلسه بودند. در مدت دو سال که در فلسطین مشغول تخطیط و تنظیم مدن بودم علی الخصوص قدس و حیفای چند مرتبه بحضور ایشان مشرف شدم. هنگام تشرف اخیر خوشبختانه از طرف جمعیه تحسین و تجمیل کوه کرمل مکلف بودم که قرار بالا جماع



دکتر صفیرین بجهت ترتیب و تنظیم
شهر حیفا حاضر نموده بودیم و قسمتی از اراضی
واسعه ایشان در دامنه کوه کرمل در آن
خریطة مندرج تصویب فرمودند فوراً زمین
که برای فتح دروازه تازه بموجب خریطه بود بدون
تقابل تقدیم نمودند و همچنین تقریباً چهار
هزار متر مربع که در آن حدود بجهت تاسیس
مدرسه‌ای لازم بود عنایت کردند دکتر صفیرین
که مهندس فنسائی است نقشه بسیار جمیلی
کشیده که عبارت است از ساختن پله‌های تذکاری
که دو طرف درختهای سرو کاشته شده باشد از
کوچه تمبلرهای آلمان از پای کوه تا مرکز
اجتماعات طائفه بهائیه در حیفا و مقام حضرت
باب. خریطه این مشروع را دکتر صفیرین
برسم هدیه بجمعیت تقدیم نموده و از برای
تنفیذ آن از دو هزار تا سه هزار لیره لازم است
من و دکتر صفیرین و مجندیسن این مشروع
بر آنیم که بهائیان عالم بسهولت در مسدود

معینی بتوانند این تبرع را ادا نمایند. سید
عباس فوراً تصویب فرمودند و بناچار پله‌کان
را لازم دانستند و شروع جمیل و تذکاری است و
مستعد شدند که زمین لازم را تهیه کنند و ایضا
قبول کردند که تعویض زمین یکی از مسلمین که
زمین او داخل این مشروع بود بدهند و صد
لیره عنایت فرمودند که این مشروع شروع شود و
هر چند اجازه فرمودند که قائمه تبرعات
شروع شود و بدوستان و مجندیسن فرستاده
شود. تاکید فرمودند که صریحاً بیان شود که
این مسئله اختیاری است و کسی استنباط نکند
که حضرتش نفوس را مجبور به تبرع باین قضیه
میفرماید و تعهد نمودیم که باین مطلوب عامل
گردیم. و مانعی نیست که بیان کنیم که تمام
تبرعات باین عنوان فرستاده شود.

امین صندوق — پله‌های تذکاری مقام باب
بواسطه دکتر صفیرین — مهندس
بلدی — حیفا — فلسطین



باری حکومت مختله در تنظیم وترقی و تقدم و تامین صحت عمومی و توسیع شوارع و بناها حدائق عامه و تنویر و تنظیف سعی بلیغ نمود و اطراف اراضی مقام اعلی شوارع و عمارات بنیاد گردید ولی بارها شنیده شد که میفرمودند نشد مقام اعلی ساخته شود . ده بیست هزار لیبره میخواهد انشاء الله میشود دیگر ما باینقدر رساندایم . این امل و آرزو همیشه منظور نظر مبارک بود تا سنه ۱۹۲۱ که واقعه عظمی و رزیه کبری و غروب شمس مبارک مرکز میثاق از عالم ادنی و استقرار آن جدت مظهر مبارک در جوار مقام مبارک اعلی رخ داد .

از آثار قوت و قدرت الهیه اینکه در سنه ۱۸۴۴ ذات ازلی الهی اراده فرمود که دو ذات عظیم از برای استوار نمودن امر مظهر کلی الهی در عالم انفس و آفاق مخصص فرماید و این وجودات مقدسه محو و فانی کامل در پیشگاه

آن ذات سرمدی گردند و خلقت روحانی و جسمانی این دو را توأم فرمود . ذات مقدس حضرت اعلی بر جهانیان فداکاری خود را اعلان فرمود و عملاً ثابت نمود و نفس مبارک حضرت عبدالهیبا قدم بعالم فانی گذاشت و از اول نفس فدائی و واله و شهیدائی جمال اقدس ابهی بود و در تمام بلایا و مصائب و نفی و سجن با اب عظیم خویش شریک و سهیم بود و در جمیع احوال سپهر بلایا و ناصر و معین جمال ابهی و در ایام شدائد حافظ و حارس مقامات مقدسه حضرت بهال الله و حضرت اعلی بود و بالاخره این دو کوکب عظیم در جوار یکدیگر در یک مکان و مقام حاکی و شاهد بر عظمت و جلال و قدرت - جمال قدم همانطوریکه اراده جمال مبارک ابهی تعلق گرفت که زمین از برای استقرار جسد مبارک حضرت اعلی ایتباع شود و بسعی و کوشش مرکز میثاقش این اراده بحیز شهود و بقدر استطاع

در تکمیل آن جهد فرمودند و چون بنا بر حکمت‌های بالغه الهیه حیات عنصری مبارک قبل از اتمام منقضی شد ولی این شجره مبارکه که بید مبارک جمال اقدس ابهتی نشانده شد و بآبیاری حضرت عبدالبهاء شاخ و برگ پیدا نمود و ریشه محکم کرد بهمت و کوشش و سعی مستدیم حضرت ولی امرش از آفات و عوارض متتابعه محفوظ ماند و گل و شکوفه نمود و بشارت حمل شمر و میوه از اطراف و اکناف آن ظاهر آن وجود مبارک بعد از صعود مرکز میثاق الهی هم‌افکار را حصر در تنفیذ آرزوی حضرت من اراده الله بالنسبه بمقام اعلی فرمودند اولاً آنکه هم‌آن بود که ملل سائره که کوه کرم‌ل را مقدس می‌شمارند اراضی نزدیک مقام اعلی را از برای مقاصد طائفی خویش استملاک نمایند لهذا قبل از فوت وقت ترتیبات لازمه مجری داشتند و در خرید اراضی و توسعه اطراف مقام

اعلی اجراءات سریعه مجری داشتند و اراضی مذکوره خریده شد و وقف مقام آن پیغمبر شهید الهی گردید و نقشه اولیه بنا که نه اطاق بود و در ایام حضرت عبدالبهاء شش اطاق آن بنا شده بود تکمیل شد و سه اطاق دیگر اضافه گردید و پله‌ها و طبقاتی که منظور بود که از مقام اعلی تا شارع کرم‌ل ساخته شود بنیاد گردید و این اراضی بامر منسوب سامی و حاکم عام جمیع فلسطین از مالیات معاف گردید و قسمتی از این اراضی باسم شعبه فلسطین محفل روحانی مرکزی امریک و قسمتی باسم شعبه فلسطین محفل روحانی مرکزی هند و ستان تسجیل شد و عجب‌تر اینکه پسر ناظر اکبر ما مور تسجیل اراضی بود و بدست خود این تسجیل را امضا نمود و پسر از این اجراءات حضرت بمن ممتاز ارواحنا فداه می‌اشهر بگل‌کاری و درختکاری و تحسین و تجمیل این اراضی گشتند و سنگ و خاک را مبدل به گل

و ریاحین و اشجار باسقه فرمودند بد رجهای که یار و اغیار و دوست و دشمن کلاً شاهد و گواه که اراضی مقام حقیقه "جنت نعیم و بهشت برین" و از آن هیاکل مبارکه حضرت غصن اطهر و حضرت ورقه علیا و والده حضرت عبدالبهاء و حرم مبارک در آن جوار استقرار یافت و اساس قصر مشید مرکز اداری امرالله بیان مبارک حضرت غصن ممتاز گذارده شد و چون از یوم اعلان ظهور حضرت نقطه اولی ارواحنا لمظلومیته الفدا صد سال بگذشت و مجالس جشن و سرور و ابتهاج در جمیع بلاد منعقد گردید و جمیع قلوب متوجه بارض مقصود بود و طائفین کعبه مقصود و مستظلمین در ظل شجره انبیا بمیمنت این روز عظیم بحمد و ثنا و تمجید و تسبیح رب قدیر مشغول که بارقه تحقق دلخواه حضرت عبدالبهاء در جوار مقام اعلی بدرخشید و الهامات روحانی که بر قلب خادم صادق مخلص حضرت بهالاله از برای تصمیم نقشه قبیه ذهبیه این مقام رفیع نازل شده بود بحیز عمل درآمد و پرده از روی آن برداشته شد و از حسن تصادف که این خدمت عظیم از یکی از افراد اهل غرب که در کتاب قیوم الاسماء اشاره بآن شده صادر و مقبول درگاه حضرت ولی امرالله المحبوب چون آتش جنگ فرونشست و همدنسه بین دول متخاصمه اعلان گردید نائره فتنه و فساد و مشاحنه بین عناصر مختلفه در اراضی مقدسه زیانه کشید. اوضاع مملکت مضطرب و امن و امان مغفود و شب و روز صدای توپ و گلوله از هیر گوشه و کرانه مرتفع و انفجار مواد ملتهبه باعث ترس و هول کوچک و بزرگ از جمیع طبقات مقام اعلی در حیفا و روضه مبارکه در عکا محاط بالآلات جهنمیه و لکن بظاهر ظاهر در کرب و سلام و محفوظ و مصون بتاییدات غیبیه حضرت

مولی الانام در اکثر اوقات که در مسافرخانه محلی بود و در محضر مبارک احبا مشرف و مشغول تلاوت الواح و مناجات در اطراف صدای گلوله بمنان آسمان میرسید و نفوس متحیر که بهائیان را چه قوه قلب که بتوانند در این اوضاع ضابط اعصاب خویش باشند در چنین اوقات حضرت ولی امرالله مهندسین و مقاولین خبیر طلبیده و ترتیب و نوع بنا را بیان فرموده و از برای تهیه تنفیذ این مشروع جناب مستر ماکسول و مستر بن ویدن ماه مور بسفر ایتالیا و روما شدند و از حضرت ولی امرالله دستور العمل کامل گرفته تا با معامل معروفه مخابره نمایند و بهترین نوع سنگ و مرمر که لایق ساختمان مقام اعلی باشد اختیار کنند. در ۱۹۴۸ در وقتیکه انقلاب حکومت انگلیس در فلسطین منتهی شد و زد و خورد و جنگ و جدال در نهایت شدت و دول مجاوره لشگر کشی میکردند و عاقبت امور بسیار دشوار و تاریک بنظر میآمد و تعهد نامه بحیث بنای مقام با هیئت مختلفه امضاء گردید و کار شروع شد. مقاولین در ایتالیا مشغول بسنگ تراشی ولی در حیفا کار بسیار سخت زیرا بواسطه حالت جنگ داخلی کارگر کمیاب همه مشغول بنا مستحکات ضد غارات هوایی یا اینکه مشغول ترمیم ابنیه مهدومه و احتیاجات قشون ولی تاییدات ملکوتی در کار و در ماه دسمبر ۱۹۴۸ اول حمل که عبارت از ۳۲ ستون گرانبهت بود وارد حیفا شد و در ماه اگست ۱۹۴۹ این ستون ها در مشرف استوار بود و اینک ترجمه و تلگراف مبارک راجع باین مسئله:

(۱) باحبای ایران و محافل روحانیه در اقالیم شرقیه ابلاغ نمائید که باوجود موانع حاصله از اوضاع کنونی سی و دو ستون یک پارچه

گرانیت سالما" بجبل کرمل واصل گردید این ستونها اولین محموله سنگهای مقام اعلی است که وزن مجموع سنگها از ششصد تن متجاوز و بلافاصله صرف بنای ایوان حول مرقد مقدس خواهد شد و مرقد مقدس را که بید مبارک مولای محبوب بنا شده احاطه و محافظه خواهد نمود . امید و طید آن است که ساختمان طبقه اول بزودی خاتمه یافته موجبات بنای طبقه فوقانی بوضعی که حضرت عبدالبها" پیش بینی فرموده اند فراهم و با استقرار قبه نهی که چهل متر از سطح زمین مرقد مبارک ارتفاع خواهد داشت منتهی گردد . استقرار این قبه نشانه اتمام مشروع تاریخی است که شصت سال قبل شارع امرالله ابداع و مرکز میثاق بر حسب دستورات بزرگوارش به بنای آن مبادرت فرمود .

(۲) بیاران بشارت دهید که یکسال بعد از نصب اولین سنگهای عتبه مقدسه بر روی پایه ایوان ساختمان طارمی فوق جبهه شرقی مقام اعلی قبل از حلول نوروز پایان یافت . زیبایی و عظمت لوحه های سنگی منقوش و ظریف بر فراز طاقهای مرتفعی که ستونهای سنگی یکپارچه گلگون را بهم متصل ساخته بطور جالبی نمایان گردیده کتیبه فوق این ستونها با موزائیک سبز زمردین و سرخ فام که رمزی از سیادت و شهادت حضرت اعلی است تزئین یافته ساختمان اصلی که بدست مرکز میثاق مرتفع گشته و محل استقرار عرش مطهر مبشر شهید است اکنون مانع گوهری گرانبها در صدف قشر خارجی بنا که برای تزئین و حفاظت آن است قرار گرفته . بنای کنونی یک سوم بر ارتفاع و یک پنجم بر عرض بنای اصلی افزوده و موجب مزید عظمت آن در دامنه جبل الرب گردیده و مبشر ارتفاع قبه نهیبه ایست که بالمال با شکوه

و جلال بی نظیر از قلب کرمل ظاهر و لایع خواهد شد " شوقی .

و ایضا " ترجمه قسمتی از توقیع منبع مبارک که بافتخار جناب علی محمد و رقا علیه بهاللسه صادر گردیده است :

" چنانکه میدانید موانع و مشکلات در اینجا خیلی شدید است و بصرف قوه الهی است که حضرت ولی امرالله در چنین موقعی قادر بر سه ساختمان مقام اعلی گردید هاند فی الحقیقه آنچه پیش از همه شایان توجه است اینست که هر چند ممکن بود سنگ از محل دیگر تهیه شود اما خرید و حجاری آن هر دو در ایتالیا مناسبتر و ارزان تر تمام میشد و یقیناً " ظرافت و دقت در حجاری که در ایتالیا صورت میگرفت با آنچه در محل میسر بود بهیچوجه قابل قیاس نیست حتی جنس سنگ بعراتب مرغوب تر و استحکام و دوام آن قرنهای پیش از سنگهای است که ممکن بود در نزدیکی حیفا تهیه گردد و همه این مطالب را با اطلاع پدر عزیزتان برسانید تا سبب سرور خاطر ایشان گردد . هنگامیکه باب تشرف مجدد " مفتوح شود واحبای الهی بچشم خود ملاحظه نمایند چه رویای شگرفی در جبل کرمل تحقق یافته قلبشان معلو از شادی و سرور خواهد شد .

ترجمه قسمتی از مرقومه جناب حسین اقبال علیه بهاء الله الابهی : " این بنای عظیم مبارک از دو سال پیش بوسیله مهندسین شروع گردیده شاید تا چهار سال تکمیل و تمام شود . بنای فعلی تا ده متر رسیده بنای فوقانی و رواق قبه طلائی فوق آن با ارتفاع چهل متر میرسد تمام سنگها و ستونها متدرجا" بمقصد رسیده و میرسند . این سنگها از اروپا یعنی از رم ایتالیا واصل میشود و هزار و پانصد صندوق

۱- بنظر میرسد نوشته کاتب یا قسمتی از دستخط یکی از بهاران باشد که

جناب علی محمد و رقا نوشته اند و نه توقیع مبارک . ا . ب .

بعلاوه ۳۲ ستون که وزن هر يك ده خسرور و طول هر کدام پنج متر است و هر ستونی را در يك صندوق جا داده اند رسیده الوان احجار هر طبقه از این بنا با طبقه دیگر متفاوت است رنگ طبقه اول سرخ فام و گلگون است که علامت شهادت بشمار می رود و طبقه دوم سبز رنگ یعنی علامت سیادت است و قطعه اسم اعظم بخط مرحوم مشکین قلم از چهار طرف دیده میشود و این قطعات خیلی بزرگ شده یعنی هر حرفی بطول دو متر از مس ساخته شده و روکش آن طلائی خالص است بطوریکه هیچوقت تغییر رنگ نمیدهد. پوشیده نماند که تمام این عبارات از قم مبارک بلسان نورا (فارسی) صادر گشته ... توضیح آنکه بنای قبلی مقام اعلی بازتفاه دو متر است که پسر از بنای رواق طبقه ثانیه بنا میشود و بالای آن قبه طلائی با ارتفاع چهل متر بسالا می رود تاج سبز که علامت سیادت حضرت علی اعلی است سبز سیر رنگ است و دایره زیرین سبز کم رنگ بعلاوه لباس مبارک است که اکنون در محفظه آثار موجود و جمیع اعیان آن راهرتبا زیارت میکنند.

همچنین صف دوم سنگهای گلگون علامت دم مطهر و شهادت آنحضرت جل ثنائه است این طبقات از شهر حیفا شروع میشود و بطرف کوه بالا می رود و جمعا نوزده طبقه است و هر طبقه با اسم یکی از حروف حی تسمیه خواهد شد و طبقه نوزدهمی مقام اعلی است که فوق همه طبقات است و بالای همه اسم اعظم بخط مرحوم مشکین قلم و مذهب با ذهب ابریز است که هر حرفش بطول دو متر و در استرالیا ساخته شده بطوریکه از مسافت دور دیده میشود و بسا آلات و ادوات برقی شبها غرق نور است. حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا فرمودند

بزودی موانع برداشته شده و احبا فوج فوج برای زیارت می آیند و باز در خاتمه قلب پساك احبا ی الهی را بعزته سلامت و اعتدال هیکل اطهر مستبشر میدارم. خادم ولی امرالله حسین اقبال فرزند محمد مصطفی بغدادی. و ایضا " در رفیقه دیگر این عبارات موجود :

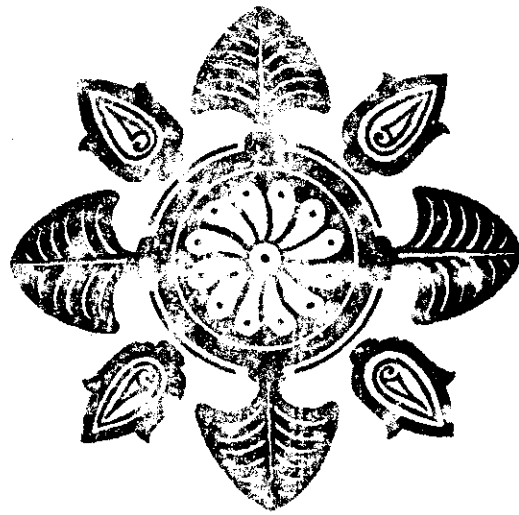
حضرت ولی امرالله باین عبد خطاب فرمودند ملاحظه معجزات مقام اعلی را بنمائید و قتیکه صندوقهای بزرگ سنگ مرمر و ستونهای ثقیل و ضخیم و طویل که وزنا هشتصد تن بودند غرق شد بدون ادنی صدمه ای از قعر دریا بیرون آوردند بعد هم که کشتی آنها گرفت بصدق و قهای مذکور آسیبی نرسید بعد هم که يك صندوق دیگر بقعر دریا فرورفت آنها هم سالما " كاملا " بی عیب و نقص بمقام اعلی رسید این سه سانحه بدون کوچکترین آسیب و زیانسی واقع گردید آیا جای تهنیت نیست؟

خلاصه این مجهود عظیم جبار فسوق تصور بشری در سال ۱۰۶ بهائی و سنه ۱۹۴۹ میلادی شروع شد و ایوان و رواق منشور در روز نهم جولای ۱۹۵۰ که صدسال از شهادت آن نورمبین گذشته بود بقوت نیروی حضرت غضن ممتاز ارواح الثابتین له الفدا اکمال و اتمام پذیرفت و بشارت آسمانی در توفیق مبارک حضرت ولی امرالله در رضوان ۱۰۵ صادر که " تشیید مقام بهی الانوار نقطه اولی در قلب کرمل مطابقا " لما وعدنا مولانا و محبوبنا انجام پذیرد و قبه ذهبیه اش شهره آفاق گردد.

حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه يك قرن پیش به تاجدار مملکت ایران محمد شاه قاجار در نهایت قدرت و عظمت خطاب فرمود که کل الخیر در اطاعت من است و کل الشر در عدم آن قوله الاعلی :

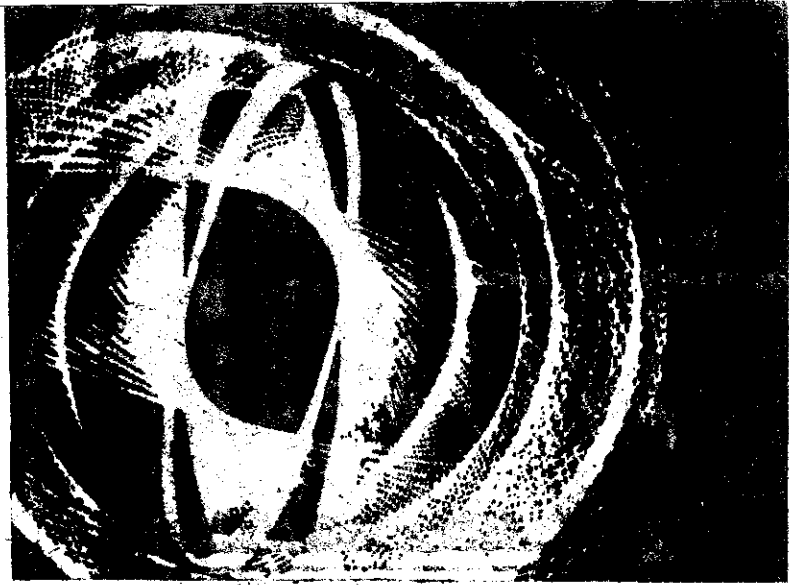
((لان الله قد جعل كل خير احاط
به علمه في طاعتى وكل نثار يحصيها كتابه
في معصيتى وان اليوم كائن اشاهد في مقامى
هذا كل اهل محبتى وطاعتى في عرفات
الرضوان واهل عداوتى في دركات النيران))

آن تخت و تاج و سلطنت و نژاد بکلی منقرض و
شمس کلمه مبارکه حضرت اعلیٰ مشرق بر عالمیان
و در صد مملکت در یوم صدمین از شهادت
مبارکش یار و اغیار مترنم بر عظمت و اقتدار و خلاقیت
و مظلومیت و جانبازی آن ذات مطهر



از خلقت

نعمت الله زکائی بیخانی



وی در رخت انوار مهر تابان
وی آفت عقل و بلای ایمان
بر پا کن صدها هزار داستان
بشتاب که سرو است و لاله ریان
پر کس ز گسرخ و زرد دامنه
هر جا که یکی عاشق است نالان
روزی است فراهم همه رفیقان
بلبل شده بر شاخ گل غزلخوان
آفاق در آسار صنع حیران
در هر جان یابی هوای جانان
کز بهر جهت آفرید پسران
گو فرقی من و تو چه بود و حیوان
یاور نکسی کنت کنز پر خوان
بی راهنما طی راه نشوان
عیمی و محمد رسول سبحان

ای در سخنت شهد ناب پنهان
ای آیت لطف و عطای بیاری
روشنگر بزم جهان هستی
بر خیز که باغ است و راغ خرم
منشین که بهار است و گاه صحرا
آهنگ نشاط از روان برآرد
فصلی است همه عشق و شور و مستی
گل خنده زند بر فراز شناسار
درات چو خورشید از تجلی
از هر دل خیزد نوای توحید
ای خفته غفلت یکی بخوش آی
گر بهر خور و خواب بود تنها
از خلقت ما قصد معرفت بود
بیواسطه عرفان کجاست ممکن
شعیا و شعیب و خلیل و موسی

ست ما قصد معرفت بود

در اوج شرف اختران تابان
با لطف صفا رهنمای انسان
در بادیه جهل زار و حیران
در وادی حیرت اسیر شیطان
وا سودی از آسیب روزگاران
بنیوش و بجای آرش از دل و جان
بی این نتوان برد بهره از آن
فعل است و عمل بر عقید مبرهان
شاد است تو را دل بنزد وجدان
ور مشکلی از خلق کردی آسان
زیبید که بر آفتی بر اوج عرفان
توفیق محبت بنوع انسان
تا ماه شود در فضا نمایان

دیگر سفرای خدای بکشا
هریک بودند در زبانها
دریاب که بی رهنما نمانی
هشدار که بی راهبر نباشی
ره چون بخداوند گسار بردی
بنگر که چه فرمایدت پیمبر
چون معرفت و طاعت است با هم
ایمان نه بقول است و گفت تنها
با مردم اگر خدمتی نمودی
دستی گر از افتادمای گرفتی
شاید که کنی دعوی دیانت
از درگه یزدان طلب نکائی
تا نور دهد در سپهر خورشید

هرگز نشود منقطع ز گیتی
الطاف خداوند حس سبحان

گفتگوشی با گلوریا فیضی

مؤلف کتابی
با تیراژ
نامحدود



ع - صادقیان

بهمراه خود ببرید ، اگر اینطور باشد یقین بدانید موفق خواهید شد . سپس اضافه فرمودند " هر وقت در عربستان از حوادث مختلف ناراحت میشوم وقتی به پشت سر نگاه میکنم و " گل " (مقصودشان گلوریا خانمشان بود) را ثابت و پاهرجا مشوق و پشتیبان خود می بینم تمام خستگی ها و ناراحتی های خود را فراموش میکنم و براه خود ادامه میدهم "

● اولین بار ایشان را در ۲۵ سال قبل دیدم . چند سال بود که همراه همسرشان جناب ابوالقاسم فیضی ابادی امرالله بمهاجرت بحرین رفته بودند ، آن زمان جناب فیضی در کلوب جوانان در حظیره القدس ملی صحبت میکردند از جمله سخنانشان این بود که " هر وقت خواستید به مهاجرت بروید بایید حتما " خانمتان موافق باشد سعی کنید او را

از آن سال تا کنون يك ربع قرن میگذرد ،
خانم فیضی را از آن وقت می شناسم ، در آن
اوقات دو جلد کتاب قصه برای بچه ها بنام
" قصه های پای کرسی " با امضای " اردشیر "
تالیف کرده بودند که اگر از اولین کتب فارسی
برای کودکان نباشد حداقل جزو کتابهای
متقدم است که در این زمینه بچاپ رسیده
است. سالهاست که خانم فیضی از ایران دور
بوده و اکنون که پس از سالیان دراز به مهد
امرالله بازگشته اند در اواخر سفر هشت ماهه
ایشان بایران روزی به دیدنشان رفتم و در باره
کتابی که اخیراً به انگلیسی منتشر کرده اند
اطلاعاتی بدست آوردم که برایتان نقل خواهم
کرد .

بهبتر است قبلاً شرح حال مختصری از
ایشان را بیان کنم ، خانم فیضی نوه جناب
ناظم الحکما و از خانواده متقنند و
سرشناس (علائی) میباشد (ایادی امرالله
جناب علائی عموی ایشان هستند) . در سن
۵ سالگی از طهران به بیروت رفته ، در حدود
شش سال در آنجا به تحصیل مشغول بودند
در همین سنین کودکی چند بار بحضور حضرت
ولی امرالله در اعیان مقدسه حیفاً مشرف
شدند .

ایشان تحصیلات خود را بطور پراکنده در
بیروت و طهران انجام داده ، در حدود سسی
سال قبل با ایادی امرالله جناب فیضی ازدواج
فرمودند و باتفاق ایشان به نجف آباد اصفهان
رفته و از همان ایام در خدمات همسر بزرگوار
خود شریک و سهیم شدند . پس از دو سال به
قزوین رفته و سپس بعد از یکسال خدمت در این
شهر در سال ۱۳۲۱ باتفاق همسر به قصد
مهاجرت به بحرین عزیمت فرمودند .

در مدت ۱۴ سال اقامت در آن اقلیم ،
با وجود سختی شرایط زندگی و معاش و آب
و هوا بخدمت امر جمال مبارک قائم بوده و
فی الواقع پایه تشکیلات امری در عربستان و سواحل
خلیج فارس در این مدت استوار گردید . دو
فرزندشان " می " و " نیسان " در این ایام در
بحرین متولد شدند . در سال ۱۹۵۲ جناب
فیضی از طرف هیکل اطهر بسمت ایادی امرالله
انتخاب گردیده و پس از صعود حضرت ولی امرالله
از طرف هیئت ایادی امرالله برای اقامت در
ارض اقدس برگزیده شدند .

خانم فیضی حسب الامر محفل مقدس ملی
بہائیان هند باتفاق اطفال خود به آن دیار
سفر کرده و برای فتح نقطه غیر مفتوحه ای بنام
(ساری) که در جبال هیمالیا واقع است عازم
آنجا گردیدند و دو سال ساکن آن محل بودند
پس از آن اداره مدرسه بهائی (عصر جدید)
در پنج گنسی هند را بعهده گرفتند و پس از
۶ ماه بامر هیئت ایادی امرالله به ارض اقدس
مشرف شدند و مدت دو سال ونیم در جوار بقاع
متبرکه بخدمت مشغول بودند .

خانم فیضی برای ادامه تحصیلات فرزندان
خود عازم انگلستان شدند و در محل مهاجرتی
بهرمنگام سکونت گزیدند در ضمن به سفرهای
تشویقی و تبلیغی زیادی در داخله این کشور
مبادرت ورزیدند .

در خلال این مدت سفر تبلیغی پرثمری به
هند فرمودند و طبق برنامه مدت ۱۰۰ روز در
چهل و هشت دانشگاه هند ۲۲۵ کنفرانس
تشکیل دادند و برای متجاوز از ۴ هزار استاد
و دانشجوی آن اقلیم در باره امر مقدس
صحبت و سخنرانی فرمودند . کنفرانسهای مزبور
و علاوه بر آن مصاحبه هایی که با مخبرین جراید

درباره امر میشد در دهها روزنامه و مجله مهم هند منعکس گردید و بارها از فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی پخش گردید. ایشان چندین بار به جزایر شمالی اسکاتلند بسفر تبلیغی رفته و اولین ایرانی بودند که پای به این جزایر مینهادند، طی این سفرها که غالباً با قایق موتوری یا قایق‌های ماهیگیری انجام میشد به عده کثیری امر مبارک را ابلاغ فرمودند و با آنها دوست شدند. در ایام اقامت در انگلستان گاهی به ارض اقدس مشرف میشدند

و خدمات محوله میپرداختند و سفرهای تشویقی و تبلیغی متعددی به ممالک اروپائی انجام دادند. بامر محفل ملی انگلستان برای حصول به فتح نقطه بکری در نقشه نه ساله به هر فوراً مهاجرت کردند و به فتح آن محل موفق گردیدند طی اقامت در انگلیس فرصتی پیش آمده به اخذ درجه لیسانس در زبان انگلیسی از دانشگاه معروف کمبریج نائل شدند و همچنین از طرف "انستیتوی زبان‌دانان" (۱) که وجهه‌ای جهانی دارد و مرکز آن در لندن است باخند



خانم فیضی در مدرسه ناهستانه " حدیقہ "

ام‌الله گلوریا فیضی در اوایل خرداد ماه ۱۳۵۱ بامر بیت‌العدل اعظم الهی بایران سفر کرده، در حدود ۸ ماه در مهد امرالله طی

درجه عالی عضویت نائل آمدند (این درجه مخصوص اشخاص غیرانگلیسی زبان است که در این زبان تبحر داشته باشند.)

برنامه منضمی به غالب نقاط امری مسافرت
کردند، همچنین در کلاس "اما الرحمن در حدیقه
و کانونشن های اما الرحمن، جوانان و مهاجرت
شرکت فرمودند. طی کنفرانسهای متعددی
احبارا به وظایف خطیر خود بخصوص در
ماه های باقیمانده نقشه ۹ ساله تشویق و تحریص
کردند. بدانستم که ایشان طی یکی دو سال
گذشته دست اندر کار تالیف و نشر کتابی در
باره معرفی امر در میادین تبلیغ دسته جمعی
میباشند که در این باره با هم گفتگویی داشتیم:
— ممکن است اطلاعاتی درباره کتاب

اخیرتان بدهید؟

— کتاب بنام "معرفی امر بهائی" (۱) است
و به زبان انگلیسی ساده نگارش یافته است تا مردم
عادی که فرصت و حوصله مطالعه کتب سنگین را
ندارند بتوانند اطلاعاتی درباره مسائل مختلفه
مربوط به دیانت بهائی بدست آورند. مندرجات
آن شامل تاریخ، احکام، مبادی و نظامات
بهائی است که در ۱۳۰ صفحه به قطع جیبی
بچاپ رسیده است. چاپ اول آن در ده هزار
نسخه در سال ۱۹۷۱ در بیروت با نظارت
خودم به چاپ رسید و بسرعت بفروش رفت، چاپ
دوم در ۲۰ هزار نسخه تجدید شد و مورد
تقاضای روزافزون احبای ممالک مختلف قرار
گرفته و برای ایشان ارسال شد. اکنون محفل
ملی امریکا در صد تجدید چاپ آن در ۱۰ هزار
نسخه و محفل ملی هند ۲۰ هزار نسخه چاپ
کرده است.

در اندونزی ۱۰ هزار نسخه چاپ و ترجمه
آن به اسپانیولی و آلمانی نشر شده است.

ترجمه های هندی و عربی تمام شده و اکنون به
زبانهای چینی و مالزی و چندین زبان محلی
هندی، چندین زبان محلی آفریقائی، زبان
سرخ پوستان امریکا در دست ترجمه و انتشار
است. (تاکنون در ادبیات بهائی کتاب
بهاء الله و عصر جدید پیش از هر کتاب دیگری
تجدید چاپ شده بود ولی از قرار معلوم این
کتاب از نوشته دکتر اسلمنت پیشی گرفته و بنا
چاپهائی که به زبانهای مختلف تجدید میشود
میتوان تیراژ نامحدودی را برای آن پیش بینی
کرد)

آیا غیر از این کتاب تالیف دیگری هم دارید

— به غیر از "قصه های پای کرسی" که
سالهای قبل بفارسی نوشته ام کتابی با
آتش بر قله کوه (۲) و دیگری بنام "ایام محرّمه
بهائی" (۳) که هر دو به زبان انگلیسی نگارش
یافته که قریباً در انگلستان منتشر خواهد شد.
(پس از اینکه گفتگوی ما درباره کتاب
ایشان به پایان رسید در مورد سفرشان بایران
صحبت خود را ادامه دادیم)

— در سفرهای خود به نقاط مختلفه ایران،

احبای مهد امرالله را چگونه یافتید؟

— احبای ایران استعداد خدمات
فراوان دارند، ولی متأسفانه هنوز بدرستی راه
آنها نمیدانند، دوستان مهد امرالله مانند
معادن سرشار و عظیم هستند که باید استخراج
شوند.

احبای هموطن جمال مبارک مسئولیت
فردی را کمتر حس میکنند و همیشه در انتظارند
که محافل و تشکیلات وظایف آنها را انجام

1- The "BAHĀ'Ī FAITH" An Introduction)

2..Fire on the Mountain Top

3- Bahā'ī Holy Days .

"A new life is, in this age, stirring
within all the peoples of the earth..."

THE BAHÁ'Í FAITH

An Introduction

by

GLORIA FAIZI

صفحه اول کتاب " معرفی امر بهائی "

بسیار ناراحت میشود و باحالتی مغموم و منقلب
براه میافتد که دستی به شانه اش میخورد ، سر
بر میگردد اندکی از احباء که مواظب او بوده
میگویند مثل اینکه خیلی ناراحت شده اید ؟
جدم جواب میگوید بلی ، میپرسد آیا میخواهید
علت شهادت این دو نفر سید را که (حضرت
سلطان الشهداء و محبوب الشهداء بودند) -

دهند در صورتی که بیت العدل اعظم الهی از
پیر و جوان ، سالم و مریض ، فقیر و غنی و عالم و
سایم خواستگارانند که در خدمات امری بخصوص
در نقشه نه ساله شرکت کنند .

احبای ایران به تأیید عمیق دعا و
مناجات کسر توجه دارند حتی در خدمات کمتر
بآن توجه انده است . باید بدانیم شرکت در
خدمات امری برای طبقه معینی از جامعه نیست
بلکه برای عموم است و کسی از آن مستثنی نمیشود .
- بنظر شما تکلیف بسیاری از جوانان و -
خانواده هایشان که بسبب تحصیلات عالییه
ملزوم به اقامت در طهران هستند چیست ؟
- بنظر من تحصیلات عالییه برای جوانان
و والدین آنان بهانه ای بیش نیست چرا که
مسلم است اگر تحصیلات عالییه و امر مهاجرت را
در مقابل هم قرار دهیم مهاجرت به درجات
مهم تر خواهد بود . من در ۲۳ کشور که تاکنون
بودم مشاهده کرده ام جوانانی که مهاجرت
کردند در تحصیلات عالییه و خدمات موفق
شده اند . البته با تحصیلات عالییه جوانان
بخلاف نیستیم و آنرا برای هر دختر و پسر بهائی
لازم میدانم ولی این " لزوم " را تا درجه ای
میدانم که مانع اطاعت امر بیت العدل اعظم
نشود .

- چه خاطره جالبی از سفرهای خود در
داخله ایران دارید ؟

- روزی در اصفهان از خانمی از
خانواده های متقدم پرسیدم شرح تصدیق
جدتان را میدانید ؟ شرح دادند جدم
روزی از یکی از خیزانیهای اصفهان عبور
میکردم و جمع کثیری را مشاهده میکنم که
در خیابان دو سید که آنرا به قتل گاه میخوانند
براه افتاده اند . آنرا به قتل میرسانند جدم

بدانید ؟ اگر مایلید امشب فلان ساعت بسه
فلان آدرس بیایید . جدم قبول میکند و شب
به همان محل میرود ، محفل تبلیغی بوده است
و عده های از احبای آن زمان حضور داشته اند
باو ابلاغ کلمه میشود و خلاصه وی مومن به امر
جمال مبارک میگردد و خانواده بزرگی را که امروز
یکی از خانواده های قدیمی بهائی هستند
تشکیل میدهد .

باتوجه به این داستان آیا بنظر شما
تضییقات حالا بیشتر است یا دوره سلطان -
الشهدا و محبوب الشهدا ؟
در آن زمان با آن شرایط سخت و مرگبار
بطوری احبای مترصد ابلاغ کلمه الهی به اشخاص
مستعد بودند که حتی در آن ضوضای عام
وقتی فردی را مستعد میدیدند با جان خود
بازی میکردند و باو ابلاغ کلمه میفرمودند و لیس
حالا وقتی میپرسیم چرا در ایران عده قلیلی تازه
تصدیق داریم جواب میدهند تضییقات داریم .
انصاف بدهید شرایط امروز سخت تر
است یا شرایط دوره جمال مبارک یا حضرت
عبدالبهاء ؟

علت عدم توفیق مادر تبلیغ اینست که مادر
اجرای وظایف اولیه خود تعلل میورزیم آنوقت توقع
داریم دیگران حرف مارا فوراً قبول کنند .
البته منکر خدمات احبای ایران در میان
داخله و خارجه نمیتوان شد ولی با سابقه تاریخی
دوستان مهد امرالله خیلی بیش از این از ایشان

انتظار میزود . مادر سرزمینی زندگی میکنیم که
و جب به وجب خاک آن از خون پاک شهیدا
آبیاری شده ، باید خیلی بیش از آنچه هستیم
توکل و انقطاع و فداکاری داشته باشیم .

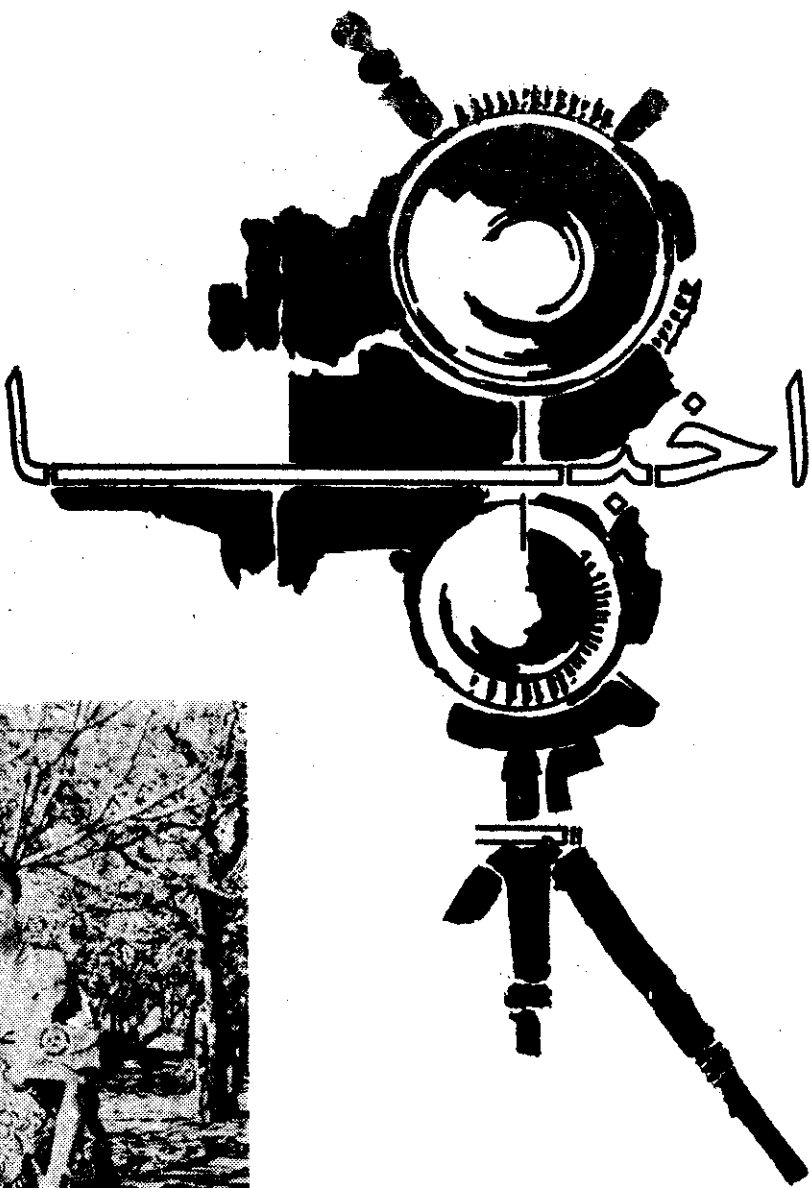
- نظرتان درباره نسوان بهائی چیست ؟
- من به نسوان بهائی مانند جوانان
بسیار امیدوارم ، آنان با استعداد و نفوذی که
دارند میتوانند مشوق و سرمشق مردان قرار
گیرند و یقین است که این قابلیت در آنان
موجود است . در بسیاری از ولایات مشاهده
کردم که امام الرحمن مصدر خدمات مهمی میباشند
امیدوارم سایر خواهران بهائی به آنان تاسی
کنند .

خانم فیضی در بهمن ماه در ادامه سفر
دور دنیا که بامر بیت العدل اعظم در پیش
دارند به افغانستان عزیمت کردند و از آنجا
به هندوستان و مشرق دور و زاین ، کره ، ویتنام
لائوس ، برمه ، نیوزلاند ، جزایر پاسفیک و
استرالیا سفر خواهند کرد سپس به امریکا
میروند . این سفر دور و دراز بیش از یکسال
بطول خواهد انجامید .

ایشان در پایان نشست که باهم داشتیم
اضافه کردند : در حال منتظر دستور بیت
العدل اعظم هستند که هر جا امر کنند خواهند
رفت .

- موفق باشید خانم فیضی ، دعای خیر
احبای ایران بدرقه راهتان باد ، ای فخر رجال

ارمنستان



حضرت روحیه خانم بهمراهی پرنسس
Gcinaphi و خانم ویولت نخجستانی
در لباس ملی سوازیلند در محوطه
منزل پرنسس .



حضرت امه البها روحیه خلم هنگام ورود به سالن پذیرائی زائرین پس از ورود شان به ارض افسوس .



احیای دهکده داناوو - کونگانگور
 تانشیپ Daidanaw, Kungangood Township
 در برصصه که بنام "دهکده عهد البها" موسوم شده در حالیکه با مبلغ بسیار جناب کری دال Greg Dahl مشغول نوشتن چای هستند (دو نفر سمت راست ایشان اعضای محفل طوسی برمه میباشند)



يك مدرسه دولتي در رود اناز .
كه همه شاگردان آن اطفال بهائي هستند .

فهرست

صفحه

۳۴

۳۶

۳۷

۴۰

۴۳

۴۴

۴۶

۵۹

۱- شعار روحانی

۲- عید، عید رضوان است

۳- «عید سلیمان عشق»

۴- چند داستان دل انگیز

۵- نوجوان نمونه

۶- نغمات آسمانی

۷- قطب شمال (از سری بیخ سفر پرخطر علی) ترجمه هوشمند فتح اعظم

۸- شیخ الرئیس و سیاست

نوجوانان عزیز

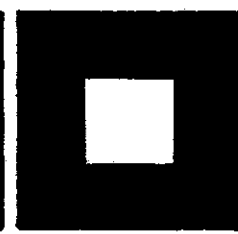
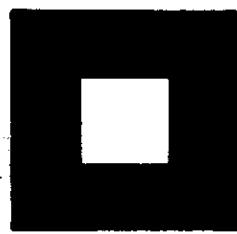
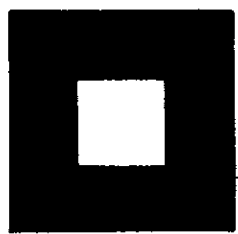
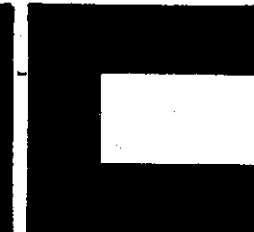
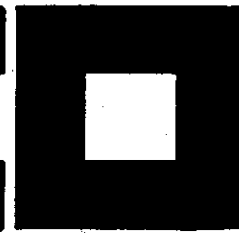
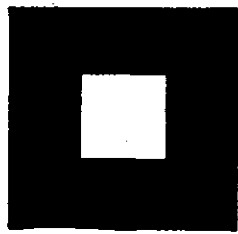
از دریافت نامه ها و آثار شما

متشکر خواهیم شد.

نشانی: طهر از خیابان سنوچهری

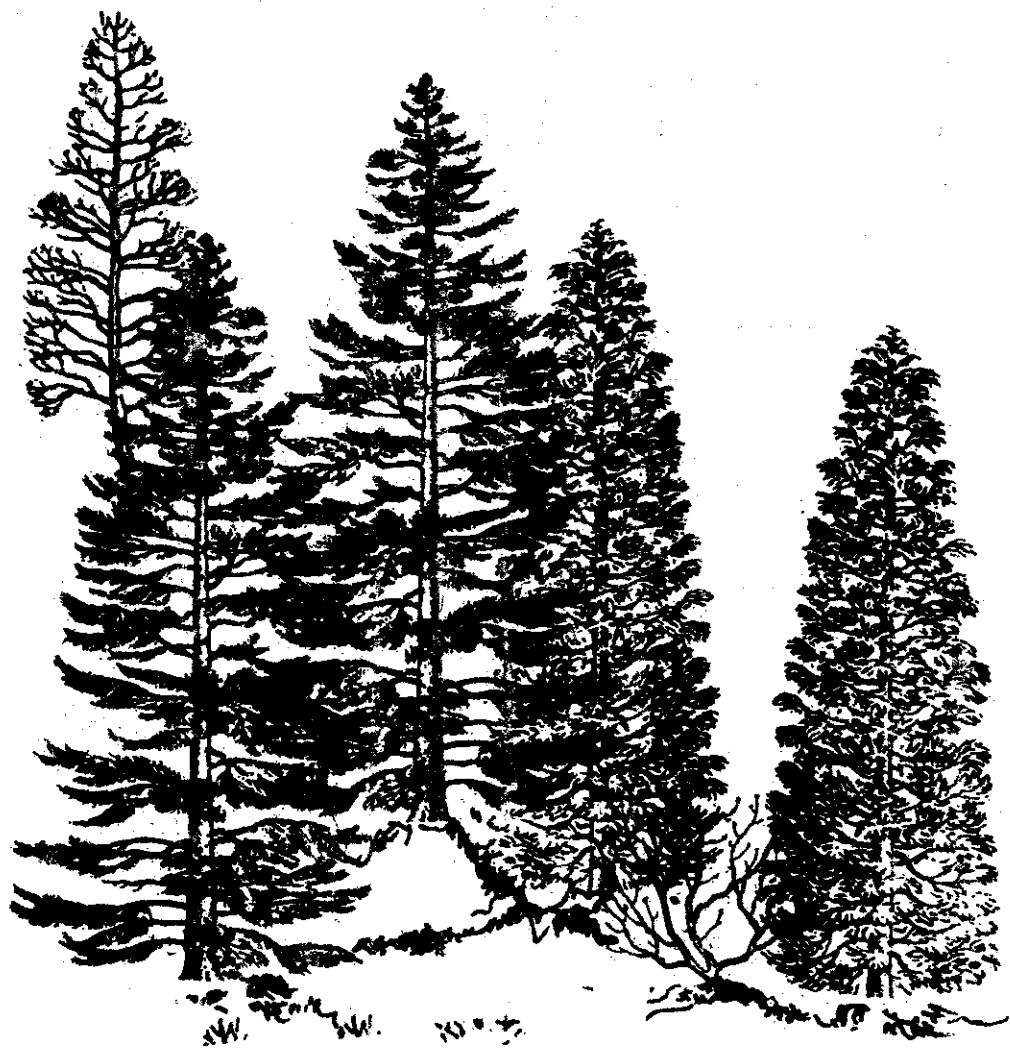
شرکت سهامی نونهالان

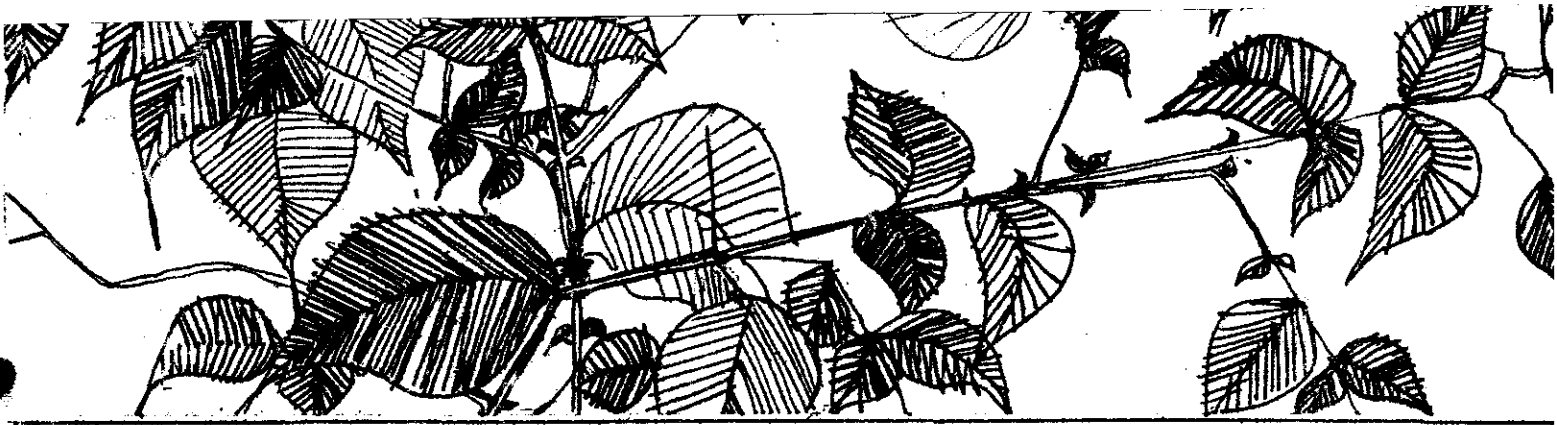
فهرست نوجوانان



ای نگار از روی تو آمد بهار
هر گل از وی دفتری از حسن دوست
این بهاران را خزان ناید ز پی
این بهاری نه که جان درکش کند
آن بهاران شوق خوبان آورد
آن بهاران را فنا باشد عقب
آن بهار از فضل خیزد در جهان
آن بهاران لالهها آرد بسرون
این بهار سرمدی از نور شاه
جمله در خرگاه او داخل شدند
شاه ما چون پرده از رخ بگفتند
یار ما چون بگفتند از رخ نقاب

زین بهار آمد حقائق بی شمار
هر دل از وی کوشری از فضل دوست
جمله گلهای طائف اندر حول وی
این بهاری که روانها را کند
و این بهاران عشق بزدان آورد
و این بهاران را بقا باشد لقب
و این بهار از نور روی دلستان
و این بهاران نالهها دارد کنون
بر زده خرگاه تا عرش اله
گر تو چشمت هست بنگر هوشمنند
این بهاران خیمه برگردون زند
این بهاران هر فروزد بی حجاب





عید،

عید رضوان است



● شب در بیت مبارک جمعی از احباب مشرف بودند . ناگهان صدای دو تیر تفنگ شنید شد . حضرت عبدالبها* فرمودند : " این صفحات اظهار شعفا و سرور خود را با گوله میکنند ، ماراد زهر میبمانی کرده بودند ، از بس گوله خالی کردند خسته شدیم ، آخر بسدا در آمد ، گفتم : این علامت سرور نیست ، پس است تا حضرات ساکت شدند . در ایران هم همینطور بود . در عید های نوروز معرکه میکردند ، واقعا " خوب عید میگیرند . حضرات اروااثها نیز يك عید را خوب میگیرند ، آنهم عید میلاد . ملاقات میکنند ، جشن و سرور میگیرند ، از برای همه هدایا میفرستند ، اوراق تبریک و تهنیت میفرستند مختصر آنکه خوب عید میگیرند ، اما عید ، عید رضوان است ، مدتش هم طویل است . فصل بهار و در نهایت خوبی . ماکه چندین سال است عید نگرفتیم ، شاید انشاء الله امسال موفق شویم عید بگیریم "

از بیانات حضرت عبدالبها* در حیفنا

هشتم فوریه ۱۹۱۵

نقل از کتاب خاطرات حبیب ص ۲۲۶

جام می ساقیه برشار کن
 طور جان را از میت پر نثار کن
 ساغری در ده ز صهبای الست
 تا بهوش آیم من مخمور مست

فرهمنند طوسی

راستی که چه شیرین است این اشعار
 وجه دلنشین است ترنم این نغمات. شایسته
 بسی شگفت انگیز باشد بیان این نکته کسه
 گوینده این اشعار در سنی حدود دوازده در
 راه امر الهی شهید شد اما حقیقتی است
 مسلم و غیر قابل انکار. همین گوینده در جای
 دیگری میسراید :

همت ای یاران که وقت خدمت است
 گاه کسب فیض و بوم نصرت است
 رونمائید ای احبای بهیا
 سوی عالم با علمهای هدی
 تا بهوش آیند این مخلوق مست
 از ظنون و وهم بردارند دست

پدرش موقعیکه هر دو در زنجیر اسیر
 کرده بودند به او فرمود : ای فرزند این را
 بدان از دوره آدم تا بحال در راه حق طفل
 دوازده ساله که - محبوس شده و کند بیایش
 زده شود و زنجیر به گردنش، اول سید الساجدین
 حضرت امام زین العابدین است دوم توشی
 ثالث ندارد. بی گمان متوجه شده اید که این
 شخصیت بزرگ کسی جز روح الله نیست.
 روح الله فردی که بفرموده حضرت مولی السوری

و حمد و حمد

سالیپیان

گشتی

بر گردن امپراطور سوار شد . نام پدرش ورقسا
و پدر ویسر هر دو از جانبازان بنام این آئین
مبین هستند .

جمال قدم جل اسمع الاعظم خطاب به او
فرمودند (یا روح الله قد اقبل اليك الروح
الاعظم من شطر السجن و يذكرك بما لا ينغذ - عرفه
بدوام ملکوتی و جبروتی -) .

راستی که روح الله را باید بحق یکی از
نوادر روزگار شمرد زیرا در سنی بسیار قلیل
آثاری بسیار عظیم بر جانها داد آنجا که هیچکس
مبارک حضرت بهیال الله او را احضار و فرمودند .
روح الله امروز چه میگردی ؟ عرض کرد پیش سلطان
مبلغ درس میخواندم . فرمودند در چه موضوعی
درس میخواندی ؟ عرض کرد در موضوع رجعت
فرمودند بیان کن . عرض کرد مقصود از رجعت
رجعت اقربان و امثال است - فرمودند این عین
بیان معلم است که طوطی وار ادا میکنی فهم
خودت را بیان کن . عرض کرد مثلاً شاخه گلی
که امسال روئیده و گل آورده و انسان چیده و
در طاقچه اطاق گذاشته باشد بوته آن گل
سال دیگر هم گل میآورد ولی عین گل پارسالی
نیست بلکه مانند آنست . جمال قدم فرمودند
آفرین خوب فهمیدی . از آن پس همواره او را
مزد نوازش قرار داده و باو جناب مبلغ خطاب
میفرمودند .

حکایت زیر نیز دیگر دلایلی است برای بیان
علو مقام او و عزتی که در نزد حضرت عبدالبهاء
داشتهاست :

گویند - روزی جناب روح الله و برادرشان
و عده دیگری از اطفال مشغول بازی بودند
در بین بازی پسر یکی از احمای الهی بعلت
بر زبان آوردن حرف نامربوط از دست روح الله
سلیلی خورده دندانهاش میشکند حضرت ورقسا

قصد تنبیه روح الله را مینمایند ایشان فرار کرد
به بیت مبارک سرکار آقا میروند و در گوشه ای
می ایستند ورقا از پشت پنجره اشاره میکند بیجا
بمرون ، روح الله سر را بعلمت منفی تکان میدهد
تا اینکه سرکار آقا میفرمایند روح الله چه خبر است
که اینقدر سرترا تکان میدهی ؟ او قضیه را
خدمت هیگل اظهار عرض میکند حضرت عبدالبهاء
جناب ورقا را بداخل اطاق طلبیده و با تشدد
باو میفرمایند که بعد از این حق نداری بیجا
روح الله تعرض نمایی .

سراسر ۱۲ سال زندگی این طفل پراز -
وقایع و ماجراهایی است که میتواند در سهایی
برای ما باشد . برای نمونه بنقل از تاریخ بعضی
از آنها را در اینجا ذکر میکنیم .

معروفست که در کودکی مادر بزرگش که پسر
زنی متعصب بود برای اینکه باعث قتل حضرت
ورقا بشود روح الله را به منزل یکی از مجتهدین
تبریز میبرد تا مجتهد از زبان روح الله بهائیس
بودن ورقا را بشنود روح الله بخمال اینکه این
مرد بهائیس است به محض ورود الله الهی گفته
می نشیند مادر بزرگش به مجتهد میگوید این
آقا پسر نماز را خوب میخواند مجتهد به روح الله
میگوید پسر جان نماز بخوان بهینم روح الله فوراً
برخواستہ میبرد قبله این منزل کجاست ؟ يك
طرف را باو نشان میدهند روح الله صلوة کبیر
را با صدای بلند میخواند بعد از آنکه نماز را
بپایان میبرد مجتهد متغیرانه خطاب به پسر
میگوید خانم از توقاحت دارد کسیکه طفل خود
را باین صغر سن اینطور بدبانت و خداپرستی
تربیت کرده چگونه من فتوای قتل او را بدهم .
یکی از شنیدنیهای جالب زندگی روح الله
نیز این واقعه است :

روزی حضرت ورقه علیا روح الله و سرادش عزیزالله را احضار فرمودند و آنگاه خطاب به عزیزالله فرمودند در ایران چه میکردید؟ روح الله بجواب مبادرت کرده عرض کرد تبلیغ میکردیم. فرمودند در وقت تبلیغ چه میگفتید؟ عرض کرد میگفتیم خدا ظاهر شده. خانم لب را بدنشان گزیده گفتند شما بمردم میگفتید خدا ظاهر شده روح الله عرض کرد ما فقط بکسانی میگفتیم که استعداد شنیدن این کلمه را داشته باشند خانم فرمودند این اشخاص را چگونه میشناختید؟ عرض کرد بانگ آه کردن به چشمهایشان. فرمودند بیا به چشم من نگاه کن ببین میتوانی این کلمه را به من بگویی روح الله اطاعت کرده و بعد از مدتی نگاه کردن در چشمهای حضرت خانم گفت شما خودتان تصدیق دارید بعد حضرت ورقه علیا میرزا بدیع الله و میرزا ضیا الله را که در گوشه ای نشسته مشق مینوشتند نشان داده فرمودند به چشم آقایان هم نگاه کنید ببینید چطورند؟ روح الله نزد آنها رفته به چشمهایشان نگاه کرده و بعد عرض کرد بزحمتش نمی آرد و همانطور که همه شما مستحضرید بعدها همین ضیا الله و بدیع الله جزء ناقضین در آمدند و زحمات زیادی را برای حضرت عبدالبهاء ایجاد کردند.

بلی، ماجراهای زندگی این طفل هر کدام بازگو کننده همت والا و مقام و منزلت رفیع او است. باری روح الله و پدرش در طهران بدست حاجب الدوله آن مرد شفی و فرومایه به شهادت رسیدند و در این مقام چه بجاست اگر قسمتهائی از اشعار نیر و سینا که در مرثیه این دو وجود عزیز سروده شده ذکر شود:

آه آه ای ارض طا ورقا چه شد مرغ باغ طلعت ابهسی چه شد آن تذرو گلشن توحید کسو و آن غزال قدس این صحرا چه شد ای صبا فرزند دلبندش کجاست آن خوش الحان بلبل گویا چه شد صوت روح افزای روح الله کسو نغمه جانپور ورقا چه شد بی حضورش انجمن را نور نیست ای درخ آن انجمن آرا چه شد

در پایان بی مناسبت نمیداند قسمتی از اشعار مثنوی جناب روح الله را در این مقام عرضه دارد:

این چنین فرمود سلطان قدم در کتاب اقدس خود بر اضم هر که بنماید با مرحق قیام بنماید نصرتش رب الانام هر که جان در عهد حق سازد فدا سوی او ناظر بود وجه خدا ساقیا جامی کرم کسن از عطا تا شوم ظاهر زهر جرم و خطا گرچه عصیانم فزون است از شمار لیک از فضل حقم امید وار مرحبا ای ساقی بمزم قدم رشحهئی افشان بر این خاک از کرم تا زجودت ذرها تابان شود نزد جانان قابل قربان شود کن شود باران که اندر کوی او جان فداسازم بعشق روی او خرم آن روزیکه در میدان عشق جان دهم اندر ره جانان عشق

دروستن این مقاله از کتاب مصابیح هدا^{بت} جلد اول تالیف جناب سلیمانی استفاده شده است.

چند

داستان دل انگیز...

به انتخاب: س. م

اشاره: بخش "چند داستان دل انگیز" همانگونه که انتظار میرفت مورد توجه بسیاری از دوستان عزیز ما قرار گرفت و موجب شد که در این شماره نیز مجموعه دل انگیزی از این داستانها را فراهم آوریم و بنظرتان برسانیم.

● بنقل از بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء (ک)
يك وقتي جمال مبارك فرمودند كه من نه سال است يك زمين سبز ندیدم. ميل مبارك به سبزه و صحرا بود. میفرمودند عالم صحرا عالم ارواح است عالم شهر عالم اجسام. از این فرمایش مبارك فهمیدم اشاره است. يك پاشائی بود در عكا (محمد پاشا صفت) نام، خیلی با ما ضد بود. در يك فرسخی عكا قصر داشت (مزرعه) در اطراف باغستان بود، بسیار جای باصفائی بود و آب جاری داشت. رفتم خانه آن پاشا گفتم پاشا آن قصر را تواند اختی آمدی توی عكا نشسته ای؟ گفت من علیهم نمیتوانم در خارج شهر بنشینم و آنجا محل خالی است کسی نیست که با او معاشرت کنم. من از اشاره مبارك فهمیدم که ميل مبارك است بیرون بروند فهمیدم که هر کاری بکنم پیش میروم، گفتم مادام تونی نشیننی آنجا خالیست بده بما. تعجب کرد. آن پاشا خیلی تعجب کرد از پاشا اجازه گرفتم بقیامت خیلی ارزان در سالی پنج لیره، خیلی غریب است، پنجساله پولش را دادم بعد بنا فرستادم تعمیر کرد، حمام ساختم آنجا، بعد آمدم يك كالمسكه درست کردم بزرگ يك روز خودم گفتم اول بروم من همچو تنها از دروازه بیرون آمدم قراول ایستاده بود هیچ حرفی نزد همینطور رفتم هیچ نگفت فردا عصر رفتم به بهجی هیچکس حرفی نزد اهدا بعد يك روز آمدم حضور مبارك عرض کردم قصر حاضر است عرابه هم حاضر است. آنوقت در عكا هیچ کورسه نبود. فرمودند من نعبروم من محبوسم. يك

دفعه دیگر عرض کردم همان چو اب را فرمودند
دفعه ثالث عرض کردم فرمودند نه، دیگر جسارت
نتوانستم بکنم. يك شخصي از اسلام بود آنجا
خیلی شهرت و نفوذ داشت. او را خواستم گفتم
کیفیت اینست لکن حضرت بهاء الله از ما قبول
نمیکنند. آن شخص محبت داشت گفتم تو
جسوری برو حضور مبارک مشرف شو دست مدار
تا وعد قوی بگیری. این عرب بود. رفت و آمد
مقابل دو زانوی مبارک نشست، دست مبارک را
گرفت بوسید عرض کرد که چرا بیرون تشریف
نمی برید؟ فرمودند من مسجونم گفت استغفرالله
کیست که بتواند شمارا محبوس کند شما خود
خود را حبس کرده اید. اراده خود شما چنین
است حالا من خواهش دارم بیرون تشریف
بیاورید. سبزه است، خرم است، درختها خیلی
با صفاست برگها سبزه است، پرتقالها قرمز است
هرچه فرمودند من مسجونم نمیشود، باز دست
مبارک را بوسید بقدر یک ساعت متعاد یا رجسا
میکرد بعد فرمودند (خیلی خوب) فردا سوار
کالسکه شدند، منم حضور مبارک بودم از شهر
بیرون آمدم هیچکس هیچ نگفت، رفتیم مزرعه
من برگشتم، دیگر یا در مزرعه تشریف داشتند
یا در عکا تشریف داشتند یا در حیفا یا در صحرا
تا دو سال در آن محل خوش با صفا تشریف
داشتند بعد قصد فرمودند که به محل دیگر
بهبی نقل کنیم.

● در حضور مبارک (حضرت عبدالبهاء)
قدم زنان بگردش در کنار دریا رفتیم (۲) ...

نزد يك پسر کوچکی رسیدیم که پرتقال میفروخت
فرمودند: "پرتقال میل دارید؟" عرض شد بله،
دانه دانه ابتیاع فرمودند. در این بین دو دختر
عرب هم آمدند و نگاه میکردند. فرمودند شما هم
هر نفری پنج دانه بردارید. یکی عرض کرد
ماغذیش مصاری (پول نداریم) فرمودند
"عیب ندارد من میدهم" چون این دخترها
پرتقالها را نزد مادرهایشان بردند زنهار
دیدند پسر پرتقال فروش پیش از قیمت پرتقال
پول گرفته و یکمرتبه هجوم آوردند که پرتقال
بیشتری بگیرند، ناگاه پسر پرتقال فروش فرار
کرد و زنهای عرب دنبالش میدویدند عجب
تماشایی بود ...

● (میس نوپلاک) خانمی بود آلمانی -
الاصل ساکن کانادا (۳) وقتیکه در امریکا
ندای اسر را میشنود مو من میشود و آلمان
میرود و بهدایت اینای وطنش میرد از. این
خانم ۶۰-۷۰ ساله خیلی کوتاه قد بود که
اغلب وقتیکه بمجالس میآمد او را مانند عروسکی
در بغل میگرفته و بجای آنکه پشت میز خطابه
برود بالای میز میرفت و بقدر يك دو ساعت مثل
دریای موج از نطق موج میزد که به جمیع
مستمعین اثر عمیق می بخشید. حضرت عبدالبهاء
مکرر مزاحا میفرمودند:
"آلمان دنیا را بزلزله انداخت و فتوحات
عظیمه کرد ولی ما آلمان را بوسیله يك دختر
دو وجهی فتح نمودیم."

۲- کتاب خاطرات حبیب تالیف دکتر حبیب مؤید صفحات ۳۷۲-۳۷۳

۳- همان مرجع صفحه ۳۵۹ زیر نویس

از خاطرات حضرت روحیه خانم حرم
 مبارک حضرت ولی امرالله (ع) . . .
 خوب یاد دارم وقتی در قطار درجه سوم
 راه آهن روی نیمکت‌های چوبی نشسته بودیم
 ناگهان دیدم هیگل مبارک با یکنفر مشغول
 صحبت شدند و او جوان رشیدی از روس‌های
 سفید و ساکن امریکا بود. برای اولین بار در
 سوئیس سفر میکرد. حضرت شوقی افندی
 با نهایت بهجت و سرور و کمال محبت با وی گفتگو
 فرموده او را از جزئیات اماکن دیدنی مطلع
 مینمودند که مبارک در ظرف مدت کمی که دارد
 محل معینی را از نظر دور بردارد، حتی نقشه
 سوئیس را در آورده با او نشان میدادند که از کجا
 بکجا برود و چه خطی را بگیرد. من تکیه داده
 بچهره ساده آن جوان که حکایت از قلب پاک
 او مینمود نظر دوخته بودم و میدیدم که او
 چقدر مودب و تاجه حد از این عنایت و توجهی
 که شخص غریبی بوی مبذول میدارد متشکسر و
 سپاسگزار است و در تمام مدت از اعماق قلب دعا
 میکردم که روزی به علو مقام این عنایت و موهبت
 بی برده و با مبارک زنده شود. و بدانند این
 شخص غریبی که صاحب اینقدر بزرگی و بزرگواری
 است ولی امر دنیانت جهانی بهائی میباشد.
 همه باید بدانند که طبق دستور هیگل مبارک
 این کمینه ابد الحق نداشتم آن وجود عزیز را در دیار غربت
 با حدی معرفی نسایم . . .





نوجوان نمونه

... علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم سبب کشف حقایق است ولی علم برد و قسم است علوم ماده و علوم الهیه ... عالم انسانی باید تحصیل هرد و علم کند اکتفای به یک علم ننماید ... (۱)
چه افتخار آمیز است وجود افرادی که بنحوی از انحاء مایه سربلندی جامعه امر میسر گردند بویژه اگر این افراد از نوجوانان و جوانان عزیز باشند .

خوشا از برای اینگونه نفوس که علاوه بر حلیه تقدیس و تنزیه یعنی حیات بهائی آراسته به علوم مادی نیز هستند چرا که مطابق بیان مبارک فوق عمل نمود هاند .

● جناب سهی رستگار علیه بهاءالله که ساکن شهر بابل میباشند نمونه‌ای از جوانانی هستند که بحق باید ایشان را نمونه‌ای از جوانان عزیز قرن یزدان نامید .

ایشان در تمام دروس دبیرستانی در میان دوستان و همشاگردان خود بنحو بارزی درخشید هاند بطوری که در بین کلیه دانش آموزان دبیرستانهای استان مازندران در امتحان زبان انگلیسی رتبه اول را حائز شده و باین سبب بوزارت آموزش و پرورش معرفی و در امتحانات " آمریکن فیلد سرویس " برای اعزام بخارج با درجه عالی قبول گردید هاند . مهمترین همه اینکه اخلاق بهائی و صفات پسندیده ، ایشان را در نزد همه شاگردان دبیرستان و دوستان دیگرشان مشارالینان ساخته است .

ما نیز حصول این موفقیتها را به جناب رستگار تبریک و تهنیت گفته و امید داریم که در ظل الطاف جمال قدم جل جلاله بیش از پیش در خدمت به سربلندی و اعلاء جامعه بهائی موید و موفق باشند .

نغمات آسپه

آرزوی بزرگ

تنظیم آهنگ از "راس و جینا گارسیا"

ترجمه س. ر

آرزوی یگانگی جهان در راسر عالم شنیده میشود

این آرزوی است از دنیائی که تشنه صلح است

بگذارید انسانها گرد هم آیند بگذارید با هم زندگی کنند

تا با خوشحالی و سرور در هر حال آهنگ صلح ساز کنند

● ● ● ● آهنگ صلح

● ● ● ● آهنگ صلح

انى

A Plea for One World

Arranged by
Russ and Gina Garcia

Guitar

Em6 Am6 Em6 Am6

INTRO: 2 Bars Guitar

1st Chorus: Unison

2nd Chorus: Round and Tag.

Musical notation for the Intro and first two bars of the guitar part, showing a treble clef, a key signature of one sharp (F#), and a 4/4 time signature. The notes are: G4, A4, B4, C5, G4, F#4, E4, D4.

ROUND Em6 Am6 Em6 Am6 C Am6

Musical notation for the first line of the chorus, starting with a treble clef, a key signature of one sharp (F#), and a 4/4 time signature. The notes are: G4, A4, B4, C5, G4, F#4, E4, D4.

A plea for one world is heard in man-y diff-erent

Em6 Am6

Musical notation for the second line of the chorus, starting with a treble clef, a key signature of one sharp (F#), and a 4/4 time signature. The notes are: G4, A4, B4, C5, G4, F#4, E4, D4.

lands. This is a plea of a world that is hun-gry for

3

Musical notation for the third line of the chorus, starting with a treble clef, a key signature of one sharp (F#), and a 4/4 time signature. The notes are: G4, A4, B4, C5, G4, F#4, E4, D4.

peace. Let all men come to-gether, Let all

4

Musical notation for the fourth line of the chorus, starting with a treble clef, a key signature of one sharp (F#), and a 4/4 time signature. The notes are: G4, A4, B4, C5, G4, F#4, E4, D4.

men live to-gether hap-pi-ly in all kinds of wea-ther

Musical notation for the fifth line of the chorus, starting with a treble clef, a key signature of one sharp (F#), and a 4/4 time signature. The notes are: G4, A4, B4, C5, G4, F#4, E4, D4.

sing-ing a song of peace. A

TAG: Em6 Am6 E

Musical notation for the tag, starting with a treble clef, a key signature of one sharp (F#), and a 4/4 time signature. The notes are: G4, A4, B4, C5, G4, F#4, E4, D4.

Sing-ing a song of peace.

Bass line musical notation for the tag, starting with a bass clef, a key signature of one sharp (F#), and a 4/4 time signature. The notes are: G3, A3, B3, C4, G3, F#3, E3, D3.

قطب‌شمال

دوست و دشمن بشر

هیات اکتشافی کانادائی در سفر ۱۹۱۳-۱۹۱۸ بقطب شمال از سری پنجم سفر پرخطر علمی

ترجمه جناب هوشمند فتح اعظم

که تشنه" معلومات راجع بان نقاط بوده، گمراه
نساخته است. بهائید نظری بقطب شمال
اندازیم، در وقتی که ناخدا "رابرت پیوری
Robert Peary" روز ششم آوریل سال
۱۹۰۹ بانجا رسید. چنانکه همه میدانند
قطب شمال يك چیز، یا واقعا" يك جانیست.
بلکه حالی و وضعی است. این نامی است که
به انتهای شمالی محوری داده اند که زمین
بر گردش میچرخد.

حتی پیشینیان از چند هزار سال قبل
میدانستند که قطب شمال هرچه باشد پر برف
و یخ است. چیزی که ما اخیراً دریافته ایم

از زمانی که بشر در زمین پیدا شده
کوشیده است که بردانش خود راجع بجهان
ببفزاید و بیشتر بداند که درجهان چیست. گاهی
راه یافتن دانش آسان بود و گاه اندیشه ها
نادرست بشر را سخت گمراه ساخته و پیشرفتش
را مشکل کرده است.

قورباغه ای را پیدا کرد که در چاه افتاده
باشد و بخواهد بیرون آید؟ در هر دو قدم
که به پیش می آید گامی بعقب میگذرد. بشر نیز
در تکمیل دانش خود چنین پیشرفت کرده
است. این اندیشه های خطا در هیچ جا مانند
نواحی قطبی در قطب شمال و جنوب، بشر را



شناور تا دومین بنیادین میرسد . اگر ناخدا
 پیری بر آن یخ پاره‌های قطب شمال تا مدتی
 می‌نشست پس از زمانی دراز درمییافت کسه

آنست که یخ بر آن کله زمین ، یخی ثابت و یاسر
 جانیست ، بلکه توده‌های شناوری است که هر
 روز در جایی است . و قطر این یخ پاره‌های

بجائی دیگر رفته، زیرا یخ پاره‌ها در حرکت بوده است.

شاید ما از زمانی که ناخدا به قطب شمال رفته بر معلومات خود راجع بانجا افزوده باشیم، اما کاری که وی کرده کاری بزرگ و در خور مردان دلیر بوده. وی اگر توانست به قطب برسد برای این بود که توانست بداند چگونه بر یخ، سفر میتوان کرد. و این نکته‌ای بود که هیچ مکتشفی پیش از وی ندانسته بود. و اگرچه ارزش سایر کشفیات قطب در آن سفر اندک باشد همین نکته که پیری در یافت، نکته با ارزشی است. قطب شمال یگانه بهانه‌ای نبود که بشر را بآن مناطق منجمد میکشاند. سبب‌های فراوان دیگری در این مورد هست که از آن میان دو نکته بسیار اهمیت دارد. نکته اول همان بود که کریستف کلمب را به عبور از اقیانوس اطلس برانگیخت، یعنی یافتن راهی دریائی از شرق بغرب و از غرب به شرق. نکته دوم آرزوی اکتشاف یک سرزمین ناشناخته بود. محرک بشر در کشف قطب شمال هرچه بود و در صدها سال هر که بقصد آنجا رفته بود، مجبور بود با یک دشمن بزرگ مقابله نماید. آن دشمن چیزی جز یخ نبود. از این جهت عجیبی نیست که بسیاری از سفرکنندگان به قطب معتقد بودند که هر کس بر یخ پیروز گردد بر قطب پیروز آمده است. چنین احساسی یکی از نکاتی است که در نظریه انسان نسبت به قطب یا اکتشافات قطبی او تاثیر داشته است.

یخ بیکران و دائم بنظر مردم، سبب باسری است و حال صحرای لم یزرعی را دارد. و باسری ظاهراً سبب مردگی و بیجانی است. از این روی مردم سفر به قطب شمال را مانند این می‌پنداشتند که کسی مجبور باشد مسافت زیادی را در زیر

آب سرد شناکند. اگر زیر آبی بروید ناچار اول نفس عمیقی میکشید و بعد آنرا نگاه میدارید و فقط تا زمانی که نفس دارید در آب میتوانید بمانید. مردانی که بسوی قطب می‌رفتند نیز چنین می‌پنداشتند که باید با خوردن خواربار و لوازم دیگر بحد کفایت بردارند و فقط تا زمانی میتوانند آنجا بمانند که خواربارشان تمام نشده باشد.

حال فرض کنید نفسی عمیق کشیدید و بزیر آب رفتید، اگر میان دو سنگ گیر کنید نفس شما تمام میشود و قرق میگردد.

همچنین است حال کسانی که به قطب شمال سفر میکنند. اگر در یخ‌های قطبی بتله افتادند چون خواربارشان تمام شود زندگانشان سر آید. تمام آنان که چنان سفری را پیش گرفتند در وقتی بدان تله افتادند. و با آنکه بشر برای رفع موانع تقریباً محال از خود استعداد فراوانی نشان داد، اما چون در مورد سفر به قطب شمال روش حبس نفس را بکار برده است جان صدها نفر را تلف کرده است. چنین طرز فکری سبب یکی از بزرگترین فاجعات قطب شمال شد، اما همین فاجعه بنوبه خود باعث شد که سفرهای قطبی با روشهای جدید ممکن گردد. در سال ۱۸۴۵ دو کشتی مستحکم بنام "اروس Erebus" و "ترور Terror" از نیروی دریائی انگلیس فرماندهی سرجان فرانکلین با ۱۲۹ نفر سرنشین براه افتاد. هدف این سفر آن بود که از میان سرزمین یخ‌آلود ناشناس شمال کانادا راهی را بیابند که اقیانوس اطلس را به اقیانوس کبیر متصل سازد. "سرجان" لاگرانده بود ولی فرماندهی ممتاز بشمار میرفت. هم دلیر بود و هم خردمند. کشتی‌ها پیش مستحکم وزیر دستانش همه نیرومند

و مجرب بودند . خوار بار و وسائش برای پنج سال کافی مینمود . این دو کشتی را آخرین بار که دیدند در اواخر ژوئیه سال ۱۸۴۵ بود که يك کشتی نهننگ گیری در مدخل خلیج " لانکاستر ساند Lancaster Sound "

آنها را دید ویس . لانکاستر ساند در ۸۰۰ میلی شمال مقطع علیای خلیج هود سن و ۹۰۰ میلی مشرق دریای " بیافورت Beaufort " واقع است .

دیگر شاید جز اسکیموها کسی يك تن از آن یکصد و بیست و نه نفر رازنده ندید و معلوم نشد بر سر کشتی ها چه آمد .

در یکی از سفرهای اکتشافی بعدی کتابچه‌ای را پیدا کردند که ماجرای آن سفر را تا آوریل ۱۸۴۸ در آن نوشته بودند . اما باز از سرنوشت کسانی که تا این تاریخ زنده بوده اند خبری نیست و فقط حدس میزنند که چه بر سرشان آمده است .

سالیان دراز پس از آن دسته‌های منظمی را بجستجوی فرانکلین فرستادند ، اما فقط آثار پراکنده‌ای از آن سفر بدست آمد . این جویندگان کشتی‌های گمشده بردانش مادر باره قطب چنان افزودند که اگر درین یافتن قهرمان گمشده‌ای نمیرفتند تا پنجاه سال هم آن اطلاعات جمع نمی‌آمد . باین نحو سرجان فرانکلین بیش از آنچه خود میدانست بردانش بشتری در بازه قطب شمال اضافه کرد . با وجود این حتی تجربه دیده‌ترین و ماهرترین جویندگان نیز چنانکه میبایست از مصیبت و مرگ دیگران درس نمی‌آموخت . و فقط شصت و هشت سال بعد بود که سفر دیگری بدانجا شد و راه رانشان داد که چگونه بر قطب شمال میتوان پیروز شد و از خطرهایش کاست . در سال ۱۹۱۳ - ۱۹۱۸ يك

دسته کانادائی برهبری " ویلیامورا استفانسن Vilhjalmur Stefanson " بقطب شمال رفت و بدوران " حبس نفس " در سفرهای قطبی خاتمه داد . عجايب آن سفر آخرین سفر زمینی مجهز و بزرگ بقطب شمال نیز بود .

استفانسن جوانی از نژاد آیسلند بود که در کانادا متولد شده و در آمریکا تعلیم یافته بود . در سال ۱۹۱۳ سی و چهار سال بیشتر نداشت . اما قبل از آن شش سال تمام با دو هیأت جهانگشا و در قطب شمال کار کرده بود . تحصیلات وی در علم مردم شناسی بود . و در سفر اولش بنواحی قطبی ، در باره بومیان آن ناحیه مطالعاتی کرد و دستهای از اسکیموها را یافت که تقریباً هیچ از مدنیت سفید پوستان نمیدانستند . از بسیاری جهات چنان بدوی و غیر متدین بودند که گوئی هنوز در عصر ماقبل تاریخند .

استفانسن اسکیموها را بمنزله " نمونه‌های موزه " مردم شناسی مطالعه نکرد بود .

آنان را انسان میدانستند آدمیانی که در جایی زندگی میکنند که هیچ سفید پوستی نمیتوانست خوراک و روش‌های شکار و خانه‌سازی و پوشاک و وسیله سفر ایشانرا مطالعه نماید . وی باین نتیجه رسید که اگر این تدبیرها اسکیموها را قادر ساخته تا در آن ناحیه زندگی کنند ، سفید پوستان را نیز میتواند مدد کند تا بتوانند در آن ناحیه قطبی زندگی کنند . هر چه بیشتر در میان اسکیموها ماند بیشتر از ایشان آموخت . بحدی که بزودی در زمستان یا تابستان قطب شمال و در هوای بد یا خوب آنجا ، براحات طاقت آورد .

استفانسن تنها به معلومات اسکیموها قناعت نکرد بلکه اندیشه‌هایی از خود نیز پرورش

داد که ربطی به خرافات و آراء ابتدائی اسکیموها نداشت و حتی در نظرایشان متابعت از اندیشه‌های تازه اوسبب هلاکت میشد .
استفانسن چندی در شکار سنگ آبی و خرس در دریای منجمد شمال آلاسکا بسربرد و از تجربهای که یافت دانست نباید قول اسکیموها را باور داشت که میگویند اگر زیاد بمیان دریا رویم دیگر نه سنگ آبی و نه خرس میتوان یافت .

در سال ۱۹۱۳ استفانسن پیشنهاد سفری را بقطب شمال در سر پروراند . این سفر یکی از کاملترین سفرهای علمی است که تا بحال کسی پیش گرفته است . وی دو دسته را بسفر دعوت کرد ، یکی دسته‌ای که قرار بود هر چه ممکن باشد از میان یخ یا از روی آن بسوی شمال رود و ببیند زمینی در آنجا هست یا نه . دسته دوم قرار بود بکار نقشه کشی و پیمایش و مطالعه بومیان و نباتات و جانوران دریائی و زمینی و مواد معدنی آن نواحی بپردازد و اطلاعات هواشناسی و اطلاعات مفید دیگری را جمع آوری کند .

چون ناحیه‌ای که در نظر داشت بیشترش شمال کانادا بود ، دولت کانادا خود وسائل چنین سفری را آماده کرد . استفانسن پس از آنکه خوب آماده شد از بندر " نوم Nom " در آلاسکا در ماه ژوئیه ۱۹۱۳ حرکت کرد . سه کشتی همراه داشت یکی بزرگ و دو کشتی کوچک و رهبر سه آنها عده فراوانی سوار بودند که همه دانشمندان عضو هیات یا ناویان کشتی بر بودند . بار کشتی نیز بهترین و مجهزترین وسائل بود که تا آن زمان برای اکتشافات قطبی بکار رفته بود .

طرح این سفر را چنان ماهرانه ریخته بودند که حتی پیش آمد ها نیز پیش بینی شده بود که اگر اوضاع چنین نشد و چنان شد چه باید

کرد .

ارزش چنین پیش بینی ها زود تر از آنچه تصور میرفت بر مسافران معلوم شد . کشتی های کوچکتر که نام " آلاسکا Alaska " و " ماری ساش Mary Sachs " داشتند بسوی شرق بنزد يك كناره های شمالی آلاسکا رفتند و بجای رسیدند که میتوانستند منزلگاه زمستانی برای خود بسازند . کشتی بزرگتر بنام " کارلوك Karluk " کاورش چنین آسان نبود . در هفته دوم ماه اوت در یخ گیر کرد . و هرگز نتوانست بان نیروی خود حرکت کند . در آن زمان نمیدانستند که کار کارلوك ساخته شده و میبنداشتند که فقط زمستان را باید در یخ برجای بماند .

این پیش آمد ضربتی بکار سفروزد اما چنین ضربتی نیز پیش بینی شد بود .

این واقعه بر مسافران مخصوصا از آن جهت گران آمد که قرار بود خود را به منزلگاه زمستانی برسانند و در آنجا دسته دانشمندان گرد هم آیند و وسائل و تجهیزات میان ایشان تقسیم شود . حال نتیجه این پیش آمد آن شد که برخی که قرار بود در ساحل باشند در کارلوك بودند و آنان که در ساحل بودند و ساقلشان در کشتی کارلوك بود .

یکی از کارهای مهم آن بود که سر نشینان تله افتاد کارلوك را شادمان و راحت نگاهدارند استفانسن میدانست که اگر گوشت تازه برای ایشان فراهم آید کار تا اندازهای سهل میشود . کشتی نزد يك ناحیه‌ای به یخ نشسته بود که نا خدا استفانسن میدانست نزد يك شکارگاه خوبی است . نا خدا سه تن از اعضا هیات را که دو تن از آنها اسکیمو بودند با سه سورتنه برقی برداشت و از روی یخ حرکت کرد . قصدش آن بود که یکی دو هفته بیشتر از کشتی دور نباشد



هیچ يك از افراد دسته اکتشاف که در کناره مانده بودند آنها ندیدند . استفانسن حدس میزد که شاید کارلوک در بهار باز پیدا شود اما ضمناً ترس داشت که شاید اصلاً پیدا نشود . اینجا در میان صحرای یخ و یسرف ناخداشی مانده بود که نیمی از مردان و وسائش با نیرومندترین کشتیش را از دست داده بود . چه وضع مشکلی داشت . قسمتی از کارهای اکتشافی استفانسن قرار بود در اکتشاف دریای "Beaufort" که میان دماغه "Barrow" در آلاسکا و جزایر

یکی از همسفران استفانسن يك عکاس جوان استرالیایی بود که بعداً "بنام" سرهوسرت ویلکینز "Sir Hubert Wilkins" در تاریخ قطب شمال و جنوب شهرت فراوان یافت . زمانی که این دسته شکاری بطرف ساحل میرفت طوفانی سخت در گرفت و آنان را ناچار کرد که اردوشی بپا کنند و آنقدر بمانند تا طوفان تمام شود . پس از طوفان چون اینان بدریاس نگریمتند کارلوک را ندیدند . کشتی غیب شده بود . اگرچه بعداً "خبر دادند" که در چند نقطه از سواحل آلاسکا کارلوک را دیده اند

پری Parry در کانادا است صرف شود. استفانسن تصمیم گرفت که از دست رفتن کشتی کارلوك نباید سبب بیکاری ایشان در فصل زمستان باشد و عزم کرد که هرطور که باشد بایستد نقشه‌های خود را عملی سازد. همچنین راجع بسرنوشت مردانی که در کارلوك بودند نگران نبود زیرا میدانست در صورتی هم که کشتی درهم شکند آنان وسائل دارند که بتوانند خود را از روی یخ بساحل رسانند و خواربار و وسائل نیز بحد کافی دارند.

برای اجرای این تصمیم استفانسن پاییز و زمستان سال ۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ را در راه پیمائی در سواحل دریای بوآفورت در آلاسکا صرف کرد و اسکیموها و سگها و سورتها و تدارکات دیگر را گرد میآورد و برای هر دو دسته اکتشاف نقشه میکشید.

دسته‌ای از دانشمندان که قرار بود در منطقه جنوبی کار کنند به قرارگاه زمستانی بازگشتند و می‌پنداشتند که تا بهار نباید کاری از ایشان ساخته نیست و هم ایشان موافق استفانسن نبودند که میخواست بجهان‌سکاوی خویش بر یخهای دریای بوآفورت ادامه دهد. بیشتر آنان چنین می‌پنداشتند که بی‌کشتی کاری نمیتوان کرد. اما استفانسن بهتیر شروع کرد. در ماه مارس ۱۹۱۴ سفر خود را شمال آلاسکا می‌ایستاد و بسوی قطب می‌نگریست تقریباً صحرای خلوتی را از یخ میدید که زیر آسمان پولادگون افتاد داشت و در آن وصله‌های تیره رنگی دیده میشود. این وصله‌ها انعکاس ابرها در آبهای یخ نابسته بود. اما یخی که به چشم آن بیننده می‌آمد بایخی کوه در میدانهای ورزشهای زمستانی و در کارناوال‌های

زمستانی دیده میشد تفاوت داشت. فرسنگ‌ها در فرسنگها رشته‌های کوههای کوتاهی بود که یخ پاره‌های عظیمی به بلندی خانه‌ها بر آنها افتاده، آبگذرهای میان آنها نیز از برف تازه انباشته بود.

استفانسن و دوتن از همراهانش با یخ سورتها و سگ روز ۲۲ مارس ۱۹۱۴ قبل از آنکه غریب طوفان برخیزد بچنین جهان وحشت‌زائی قدم نهادند.

هرچند که همراه خود غذا و وسائلی که یکماه ایشانرا نگاهدارد آورده بودند، باز استفانسن تصمیم داشت که اگر لازم باشد چندین ماه نیز بر یخ‌ها بماند. عقیده داشت که با لباس و تجهیزات علمی و ابزار طباشی و تفنگ و فشنگ کافی حتی عده کمی از مردم میتوانند هر قدر که بخواهند در قطب بمانند.

اما در میان جناح جنوبی هیأت اکتشاف کسانی بودند که برخلاف او می‌پنداشتند و مخالفت خود را نیز ابراز میداشتند و همین میگفتند که ناخدا اندکی دیوانه شده. و معتقد بودند که وی با شجاعت خود کشتی بی‌شمی میکند.

پیش از آنکه استفانسن حرکت کند خواهش کرد که کشتی نورث استار یا ستاره شمال را برای او به جزائر بنکز Banks که جزیره بزرگی در جناح شرقی دریای بوآفورت است، بفرستند. ولی چون استفانسن پس از چند ماه باز نگشت، مخالفینش در دسته جنوبی گفتند که فرستادن کشتی بیفایده خواهد بود. و چرا باید کشتی خوبی را در یخها بخطر انداخت. حال آنکه استفانسن و همراهان سورتها سوارش البته کشته‌شد هاند و جسدشان هم پیدا شدنی نیست این حکم برای ایشان حکم دودوتا چهارتا

بود ، میگفتند استفانسن غذا برای چهل روز برده بود و حال از چهل روز بسیار گذشته است پس چگونه زنده تواند بود ؟ اما بیایید بمیان برف و یخ بازگردیم و ببینیم بر سرناخدا ای " نیمه دیوانه " و همراهانش چه آمد .

وقتی استفانسن از ساحل آلاسکا حرکت کرد ، چندین سگ سورتمه کش و مرد مجرب دیگر را که همه غذائی بیشتر داشتند یا خود برد . روز ۷ آوریل نا خدا این عده را با نامهائی به پنجاه میلی بازگرداند تا دیگران را از نقشه هایش باخبر کند . در این نامه ها نیز دستور داده بود که کشتی ستار شمال را با فوسنگ و سورتمه و تجهیزات علمی بار کنند و از کناره جزیره بنکز راه شمال را بگیرند تا در اوائل فصل به جزایر شمالی برسند و او را در آنجا بیایند .

پس از این دستورها دسته ای که قرار بود در یخها با استفانسن سفر کنند از راه شمال بسوی مقصدی نا معلوم پیش رفتند . این دسته مرکب بود از خود او و " ستور کورستور کرسن Storker Storkerson " و " ال اندراسن Ole Andreason " و یک سورتمه ۲۰۰ پوندی که بر آن ۱۲۰۰ پوند بار بود و با شش سگ کشیده میشد .

روز اول هنوز چند صد متر پیش نرفته بودند که جوی آب غیر منجمدی پیش ایشان پیدا شد . روز دوم این " آبگذر " یخ بست . اما هنوز یک میل نرفته بودند که آبگذر دیگری پیش آمد و ایشان را ناچار ساخت تا اردو زنند و منتظر بمانند . روز سوم سه میل دیگر بشمال رفتند . این بار طوفان و باد سخت آنانرا متوقف ساخت و چون اردو زدند باد و طوفان سخت تر شد . طوفان در حول و حوش خیمه لرزان ایشان

میفرید . سه تن سفری جهان کاو درون خیمه گوش به صدای تند آسای شکافتن و شکستن یخ پاره های عظیمی میدادند که بر اثر فشار باد از پشته ها فرو میریخت . این پشته ها گاهی ۳۰ تا ۴۰ پا ارتفاع داشت . در اوایل خیمه مردم بلند تر میشد . گاه پشته ها چنان نزدیک چادر بود که اگر یخ پاره ای از آن فرو می افتاد خیمه و مردان و سورتمه و سگها را چنان خرد میکرد که موری بزیر پای شما خرد شود . در آن تاریکی خروشان قطبی ، بفاصله ۱۵ پا از چادر و پنج پا از سگانه ، یک خرس قطبی گذشته بود و صبح جای پایش را دیده بودند .

غرش طوفان چنان سخت بود که نه سنگان و نه مردان هیچ یک متوجه صدای آن حیوان عظیم نشدند . شاید حیوان نیز ندانسته بود که چه لقمه چربی را از کف داده است . پس از طوفان یخ پاره ها باز بهم از سرما جوش خورد و راه سفر را اندکی هموارتر ساخت . اما هنوز این سفر از فراز یخ پاره های شکسته بسته بدان میماند که بخواهند در جنگلی از راه نیک درختانش بگذرند .

هرچه باشد این سه نفر بسوی شمال میرفتند . مرتباً " عمق دریا را اندازه میگرفتند و هرچه میرفتند می دیدند که دریا گود تر میشود تا بجائی رسیدند که دیگر سیم دستگاه گودی سنج ایشان که ۵۰۰ پا طول داشت برای اندازه گیری نارسا بود .

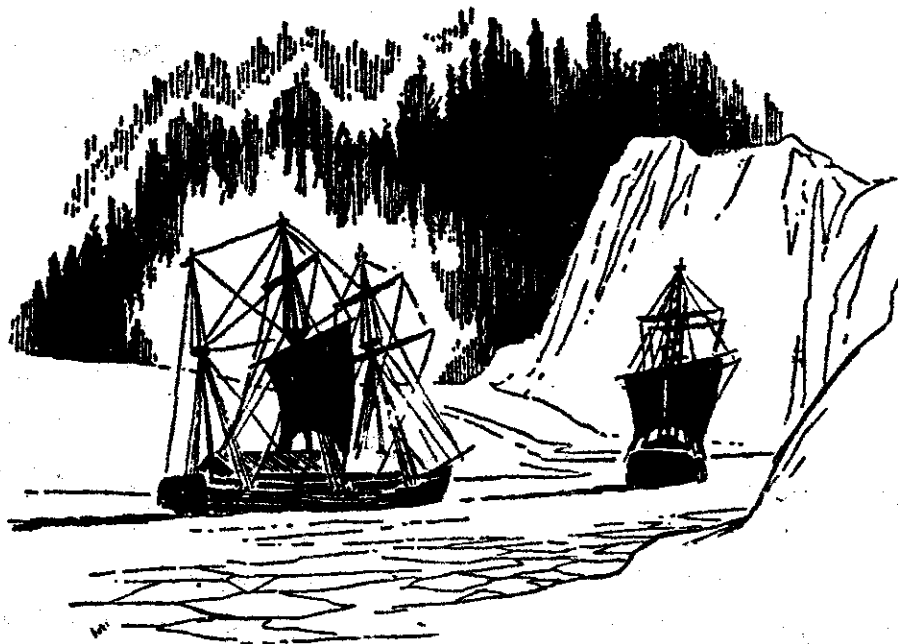
کوشش داشتند که تا قبل از بهار آنچه بتوانند آن سرزمین از یخ پوشیده را بپیمایند . زیرا اگر آفتاب نسبتاً " گرم بهاری میتابید ، یخ های زیر ایشان را آب میکرد و کارشان خطرناک میشد و چون برفتن شتاب داشتند وقت صرف شکار نکردند . فقط وقتی خسوار و

بارشان به ته کشید بفر شکار افتادند .
 پس از يك ماه که بر سرزمین یخ گذشتند
 تحقیقا^{نشان} نشان میداد که ۲۰۰ میل روی دریا
 پیش آمده اند و در شمال شرقی نقطه‌ای که از آن
 سفرخویش را آغاز کرده بودند ، میباشند . هنوز
 اثری از زمین پیدا نبود و هنوز اقیانوس گودتر
 میشد و یخ پاره‌ای که بر آن بودند چنیمن
 مینمود که قدری بطرف شرق شناور است .
 از ۲۵ آوریل استغناسن تصمیم گرفت که
 شبها حرکت کند و روزها آرام گیرد . زیرا شبها
 یکنی تاریک نبود و چون حرارت آفتاب کمتر بود
 یخ‌ها وضع بهتری داشتند . بزودی معلوم شد
 که در آن بهار طولانی نمیشد سفر روی یخ را تا
 زمان نامعلومی ادامه داد ، آبگذرهائی که در
 یکشب یخ می بست و ایشانرا قادر میساخت تا از
 رویش با سورتیه و سگ بگذرند حال در اواخر

آوریل دیگر يك پارچه نمیشد و بر تکه‌های یخ
 هم حتی راه یافتن خطرناک بود تا چه رسد
 به سورتیه کشیدن .

در چنین نقطه‌ای که هیچ انسانی چه
 اسکیمو و چه سفید پوست تا کتون قدم ننهاد
 بود و ۲۰۰ میل از هرزمینی دور بود استغناسن
 ناچار بود که از تردید دست بردارد . بخود
 گفت که " آیا بهتر است بهمانجا که از آن آمده
 بودم بازگردم و یا چنانکه از اول مصمم بودم
 بطرف شرق بسوی جزائر بنکز و یا پرنس پتريک
 Prince Patrick روم .

بازگشت مستلزم آن بود که از روی یخپهائی
 که هر روز وضعشان بدتر میشود بگذرد . پس
 استغناسن تصمیم دوم را گرفت . از این راهناچار
 از قسمتی از دریائی میگذشت که تا آنوقت هرگز
 کشتی بخود ندیده و ناشناخته و موضوع مناسبی



برای تحقیق بود .

از این تصمیم استفانسن و همراهانش
چندان شادمان نبودند زیرا معنایش آن بود
که اقلاً شش هفته دیگر روی یخ بگذرانند .

غذائی را که با خود داشتند بیش از چند
روز نمی ماند و نیز چندی بود که خرس با سنگ آبی
کمتر بچشمشان می خورد .

روز هفتم ماه سگی آبی پیدا شد . بسیار
دور بود و یخها نیز بسیار نازک بودند . اما
بهر حال آنجا یک سنگ آبی بود و توشه ایشان
محدود . خیال میکنید این مردان چه کردند ؟

بجای آنکه برای یافتن سنگ آبی وقت تلف کنند
نشستند و شکمی سیراز غذائی که باخود
داشتند و به ته کشیده بود خوردند ، زیرا
میدانستند که باز بکشور سگان آبی رسید هانند

و بزودی از داشتن ذخیره خوراک بی نیاز
خواهند شد . یک هفته گذشت تا آنان نخستین
سنگ آبی بتورشان افتاد ، و این حیوان بایشان
هم روغن میداد که سوختشان باشد و هم گوشت

که غذایشان . از آن پس دیگر گرسنه نماندند .
حتی روز ۲۱ به ناچار شدند از پس که روز قبل
پر خورده بودند در اردو بمانند و استراحت
کنند .

حال از آنجا که روزها گرمتر از پیش میشد
آبگدرها پهن تر بیشتر میشدند و برای گذشتن
این آبگدرها ناچار بودند سورتیه را در پارچه

آب ناپذیری که برزنت میگویند بپیچند و از آن
زورقی بسازند و خود با سگان و بار از آب بگذرند
روز ۲۲ مه دومه بود که روی یخ بودند . اما

از این روز یخ پاره ها بجای آنکه بطرف مشرق
جریان داشته باشد بسوی مغرب شناور بود
و آنان مقصدشان در مشرق بود . و چون کوشیدند
که بزحمت خود را بسوی شرق برند ، جریان

مخالف مانع میشد و منتهی کاری کسه
میتوانستند کرد این بود که بر سر جای خود
بمانند .

روز ۲۴ مه قدم بر جزیره بزرگی از یخ
نهادند که ۵۰ پا یا بیشتر کلفتی و چهارپا
پنج میل مربع ، مساحت داشت . گرداگردش را

آب یخ تابسته ای گرفته بود که پهن تر از آن بود
تا بتوانند با سورتیه در پارچه پیچیده از آن
بگذرند . بر چنین جزیره شناوری نشستن ، ترس
از آن نبود که یخها بشکنند .

استفانسن میدانست که آنقدر میتوان بر آن
یخ پاره نشست تا آنکه در سرما باز یخ بندد
و قطعات دیگر پیوند . اما چنین کاری معنایش

آن بود که آنان تمام تابستان و شاید زمستان
را بر آن جزیره یخ بگذرانند و میبایست در
تابستان سنگ آبی کافی شکار کنند و از این راه
سوخت و خوراک زمستان را فرا آورند ، زیرا در

تاریکی زمستان هیچ شکاری ممکن نمیشد .
در آن حوالی سنگ آبی فراوان بود اما
باین آسانی بدست نمی آمد . هر جا سنگ آبی

بود خرس هم بود . خرسهای قطبی چندان
دوست و مهربان نیستند ، همچنان سگان را رم
میدادند . تا سوم ژوئن مردان پنج خرس

شکار کردند . روز پنجم روشن که جزیره شناور
۹۰ میل ایشانرا بدینراه برده بود توانستند
از آبگری بسوی شرق بگذرند و ۱۰۰۰ پوند

گوشت و چربی که از شکار یافته بودند بر جزیره
شناور کوچکتری منتقل کنند . حال مردان بسا
حرکت بسوی شمال شرقی پیوسته و آهسته بسوی
جنوب شرقی میرفتند . روز بیست و دوم ژوئن
سه ماه از زمانی گذشته بود که استفانسن از
آلاسکا حرکت کرده بود ، امروز که بسوی شرق
نگریست بنظرش آمد که سواد خاکی پیدا است .

آن قطعه خاک بیش از ده میل دورتر نمینمود. اینجا خاک نویافته‌ای نبود. همان جزیره "Norway" بود که قطعه خاک کوچکی در مغرب جزیره بنکز بشمار میرفت. اگرچه این جزیره بدانگونه که در نقشه کشیده بودند نبود، اما همان بود که در پی ایشان بودند.

در یخ‌های جزیره نوری گاه حوضچه‌هایی پیدا میشد و گاه انبوه برفهای آب شده، که از آنها مردان تا زانو میگذشتند و سگان شش‌نا میکردند و سورت‌ها را بر سطح آن میکشیدند. کار آسانی نبود. اما لاقط یخهای این منطقه بر زمین بود نه بر آب. و از این روی نمیتوانست شناور باشد و مسافران جهان‌کاو را بهرجا که بخواهد بکشاند. روز ۲۵ ژوئن پس از آنکه مسافران ۹۶ روز در دریای منجمد گذراندند بساحل رسیدند. در آن مدت ۷۰۰ میل راه پیمائی کرده ولی فقط ۵۰۰ میل را طی نموده بودند.

در ساحل سبزه و گل فراوان دیدند. مرغان و زنبورهای عسل و مگسها و گله‌های گوزن قطبی بسیار بود. استفانسن قدم در چنین سرزمینی گذاشت. اول کاری که کرد آن بود که بشکار فراوان رفت و در جایی که جانوران را شکار کرده بود قرارگاهی ساخت. گوزنهای قطبی بعد از خوراک یکنواخت سنگ آبی و خرس چه غذای گوارائی بودند. تمام تابستان مطبوع قطبی بشکار گوزن و خشک کردن گوشت و پرداخت کردن چرم گذشت تا بعداً "بهنگام زمستان بکارشان آید. ضمناً بداخل جزیره بنکز رفته بسیاری از سواحل غربیش را نقشه برداری کردند. و در همه حال چشم بجنوب داشتند و منتظر بودند که کشتی ستاره شمال را در انتظار خود ببینند. ماه اوت که بهترین فصل کشتی رانی

ساحلی است بپایان رسید و از ستاره شمال اثری نیامد. تقریباً "یقین کردند که دیگر نخواهد آمد.

استفانسن که از حقیقت خبرنداشت می پنداشت که بر سر ستاره شمال بلائی آمده است و هرگز بمقلش نمیرسید که اصلاً او را نفرستاده‌اند روز اول سپتامبر این سه مرد رنج کشیده از سواحل جزیره بنکز بجنوب بطرف نقطه‌ای بنام "Kollot" سرازیر شدند. زیرا آنجا را پناهگاه خوبی برای کشتی میدانستند استفانسن تصور کرد که اگر خبر بدی شده باشد شاید کشتی نشینان در آنجا پناهی و یا مخزن خواربار و اجناسی برجای نهاده باشند.

روز یازدهم سپتامبر مسافران به دماغه کلت رسیدند. بکلی نا امید بودند. ناگهان نومییدی ایشان بامید تبدیل شد زیرا جای پائی در گله‌ها و دکل يك کشتی را در دریا دیدند. چون استفانسن نزدیک کشتی شد دید آن ستاره شمال نبود که فرمان داده بود بآنجا آید بلکه کشتی ماری شاسی بود. چنانکه میدانید ماری شاسی یکی از آن دو کشتی بود که ماه مور جنوب شده بود. این کشتی را از آب بیرون آورده و بارش را خالی کرده بودند. نزدیک آن چند مرد بخانه سازی مشغول بودند.

چون استفانسن نزدیک آمد چنین پنداشت که مردان او را دیده‌اند. اما آنان توجهی بوی نکردند و بکار خود مشغول شدند. تعجب کرد و بیشتر رفت. ناگهان یکی از آن میان سرش را بالا کرد و فریادی زد و ابزارهای را که در دستش بود بر زمین انداخت، چون او را شناخت فریاد زد:

"استفانسن زنده‌است، استفانسن در همین جا است."

"Hbuert Wilkins" صوت ویاکنز

یکی از طرفداران استغناسن در کشتی ساشی بود، اما هم او باورنداشت که ناخدا زنده مانده باشد. ویلکنز در سرداشت که برای یافتن اثری از استغناسن در آن سواحل بگذرد اما امید نداشت که او را بیابد.

اگرچه ماری ساشی مقداری خواربار و تجهیزات آورده بود، بقدری نبود که بتواند تمام تابستان، آنهمه را نگاهدارد. گوشت تازه لازم بود و دیرمیشد. شکاری ماهرنیز در آن میان نبود. حال استغناسن تفنگ در دست گرفت و برای ایشان بشکار رفت. آنکس که بجناتش آمده بودند، حال منجیان خود را نامیداد. استغناسن پس از آنکه در دماغه کلبت زمستان را گذراند و خوراک و پوشاک سالهاسه را فراهم آورد باز بسوی شمال رفت. باز هم به همان شیوه‌ای سفر را پیش گرفت که دسته جنوبی هیات اکتشافی حتی تا یکسال بعد از آن تاریخ نیز می پنداشتند که آن شیوه سفر سبب مرگش شده بود. وقتی که او و همراهانش بخاک اصلی برگشتند زودتر از سپتامبر ۱۹۱۷ نبود.

از مارس ۱۹۱۴ تا آن تاریخ همیشه در راه بودند. هرچه داشتند میخوردند و بعد با هر غذایی که یافت میشد میساختند و از شکار خود سوخت و پوشاک نیز برمیگرفتند و در خانه‌های برفی پناهی برای خویش میساختند.

در آن سه سال سرزمینهای ناشناس بسیاری کشف کردند که از جمله جزایری است که حال نام‌های "بوردن Borden" و "بروک Brock" و "لائید Loughood" و "مکنزی کینگ Mackenzie King" و "میهن Meighen" دارند و نیز نقشه

این شگفتی مردان سبب تعجب خود استغناسن شد. مگر نه آن بود که بایشان گفته بود که در حدود همین ایام باینجا خواهد رسید؟ پس چرا از دیدن او تعجب کردند. حقیقت آن بود که چون استغناسن رامردم گرفته بودند ناچار زیر دست او بنام دکتر "اندرسن Andersen" بفرماندهی هیات رسید و فرماندهی او سبب شد که فرمانهای استغناسن نقض گردد. ویکی از فرمانها هم آن بود که ستاره شمال را بی او با مردان و تدارکات بفرستند. چون دکتر اندرسن میخواست ستاره شمال را نگهدارد بجایش کشتی ساشی را فرستاده بود. حال آنکه استغناسن میدانست که کشتی ساشی با دو پروانه‌ای که دارد مناسب بانقاط یخ خیز نیست.

این احساس استغناسن با حقیقت موافق افتاد. زیرا در آن سفر کشتی ساشی یکی از پروانه‌هایش را از دست داده بود و آب چنان در آن رخنه میکرد که ملاحان ناچار بودند در هر ۶۰ دقیقه ۴ دقیقه تلمبه بزنند تا آب درون کشتی را بدریا ریزند. سرعش هم بدو میل در ساعت تقلیل یافته بود.

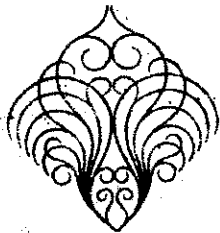
از این روی ملاحان کشتی را بساحل کشیدند و یادشان نبود که دیگر الوار محکمی نیست که پس از تعمیر بتوانند دوباره آنرا با آب اندازند. بدینگونه کار کشتی ساخته بود. ملاحان چاره را در آن دیدند که خانه‌ای بسازند تا زمستان ایشانرا پناهی باشد. و امیدوار بودند که چندی بعد رفیقان دسته جنوبی بجنات ایشان آیند.

چون دسته جنوب استغناسن را مرده می پنداشتند لازم نشمردند که وسائل و تجهیزات را که خواسته بود برایش بفرستند.

نقشه‌های نقاط شناخته راتصحیح میکردند و نیز اثبات کردند که سرزمینی که سالها در نقشه‌ها بصورت قطعه خاکی نمایانده شده بود وجود ندارد. وقتی استغابسن در بهار سال ۱۹۱۵ از دماغه کلت بسوی شمال رفت میدانست که یخ پاره‌ها کشتی کارلوک را در صد هامیل دورتر در مغرب آن ناحیه شکسته است. اما معتقد بود که سرنشینان آن مانند خود او از راه مسافرت بر یخ سلامت بساحل رسیده‌اند. اما نمیدانست که بعضی از سرنشینان آن کشتی اوضاع را که جزئی از زندگی روزانه استغابسن راتشکیل میداد تحمل ناپذیر شمرده بنحو اندوه باری مرگی را که میتوانستند از آن اجتناب کنند برای خویش خریدند. در تاریخ سفرهای قطبی هیچ پیروزی

بپای پیروزی استغابسن نرسیده است. واگر این جهانکاوی استغابسن از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸ که درست پیش از ظهور هواپیما و ورود آن به سفرهای قطبی نبود، ریشهایی که استغابسن کشف کرد قطعا "انقلابی در سفرهای قطبی ایجاد میکرد. و حال نیز آن روشها بمنزله" — دروازه‌ای است که بروی دانش مادر بباره سرزمینهای قطبی گشود مانند.

چون پرده خرافات و تعصبات از پیش چشم بشر برداشته شود دیگر برای او کردن کارهایی که نیاکانش محال می‌پنداشتند آسان میگردد. حتی اگر اکتشافات و جهانکاوی‌هایی نظیر آنچه استغابسن کرد، فقط اندکی و آنهم در مدتی کوتاه، بمعلومات بشر بیفزاید، باز نشانه آنست که بشر از محال نمی‌هراسد.



شیخ الرئیس و سیاست

کتاب محاضرات از آثار فاضل جلیل فقید، جناب اشراق خاوری میباشد که در آن به تخیل مجمعی پرداخته اند که احباب در آنجا سئوالاتی مطرح میکنند و دیگران بفرآخور حال جواب میدهند این اثر نفیس از کتب بسیار با ارزش حضرت اشراق خاوری میباشد و در اینجا به درج قسمتی از آن میپردازیم:

"قبر شاهزاده شیخ الرئیس قاجار ابوالحسن میرزاهم در جوار قبر شاه است و عکس او که با سیاه قلم کشیده شده بر دیوار نصب گردیده. شاهزاده شیخ الرئیس با مر مبارک مومن بوده والواحی چند باعزاز او از قلم مبارک مرکز میثاق جل شانہ نازل گردیده است ولیکن در دوره سلطنت محمد علی شاه قاجار در سیاست دخالت کرد و با آنکه نهی شدید در الواح مبارکه از دخالت در سیاست نسازل گردیده شیخ باین عمل مبادرت و در نتیجه محمد علی شاه او را محبوس و مغلول ساخت و در زنجیر عکسی از او برداشتند و این زنجیر برای خاطر امر مبارک نبوده بلکه برای دخالت در امور سیاست بوده است. از محبس شیخ الرئیس این بیت را پشاه نوشت:

بردار تو از گردن من سلسله از لطف

بر گردن من يك سلسله منت بنه ای شاه

محمد علی شاه او را طلب کرد شیخ در حالیکه محمد علی شاه بخوردن انجیر مشغول بود نزدش رفت شاه از حالتش جوپاشد شیخ گفت "خوردن انجیر از شاه و کشیدن زنجیر از بند" درگاه "آنگاه گفت که من بتقسیر خود معترفم زیرا برخلاف امر مولای خود عمل کردم و در سیاست دخالت نمودم. شاه گفت چطور؟ شیخ چند فقره از الواح مبارکه را که در باره نهی از دخول در سیاست بود تلاوت کرد. شاه گفت تو را بهمین الواح مبارکه بخشیدم آنگاه از محبس رهایی یافت و بالاخره پس از وفات او در جوار حضرت عبدالعظیم دفن کردند... شیخ الرئیس در هنگام مکالمات و موعظه در بالای منبر کلمات زیبا کسج استعمال میکرده و برخی از جملات او هنوز بر سر زبانهاست. از قبیل "رحمت باران موجب رحمت پساگان است" و "تافلک اطلس در دوران است ملک اقدم در طهران... و غیره.